

• دریافت 95/02/17

• تأیید 95/11/26

«اندیشه دور و دراز» پیش‌گام روایت

پیش‌گویانه علمی در ایران

حمیدرضا توکلی *

چکیده

رساله «اندیشه دور و دراز» نگاشته محمدعلی فروغی در سال 1306 از جهاتی چند، روایتی است نوآیین و تأمل‌برانگیز. اما به گونه‌ای سزاوار، شناخته و بررسی نشده است. این نوشتار کوششی است برای نشان دادن جایگاه و اهمیت این اثر در تاریخ ادب معاصر. اندیشه دور و دراز روایتی پیش‌گویانه است و گمان‌هایی را درباره رویدادهای هنوز نیامده، بر پایه دانسته‌های علمی می‌پرورد. رساله پس از پیش‌بینی ترقیات فن‌آورانه عصر جدید، بر نظریه مناقشه‌آفرین تکامل انواع دست می‌نهد و به یاری این نظریه گذشته‌نگر، افقی رو به آینده می‌گشاید و سرانجام بویه درازآهنگ زیست‌شناختی نوع بشر را به ترقی اخلاقی و تعالی تربیتی‌اش پیوند می‌دهد.

کلید واژه‌ها:

محمدعلی فروغی، اندیشه دور و دراز، داستان پیش‌گویانه علمی، نظریه تکامل، داروین.

درآمد

«اندیشه دور و دراز» در میان آثار متنوع محمدعلی فروغی (1254-1321) تنها نگاشته آفرینشی او به شمار می‌آید. این رساله نسبتاً کوتاه که در سال 1306 در استانبول منتشر شد، حال و هوایی داستانی دارد. نویسنده از روایتی تخیلی بهره می‌برد تا گمان‌ها و اندیشه‌هایی را در زمینه ترقی و تکامل و تربیت بشر در میان آورد. رساله در نوع خود روایتی نوآیین و پیش‌رو در آن روزگار است؛ با این همه به شیوه‌ای سزوار معرفی و بررسی نشده است. شاید نشر رساله در خارج از ایران در مهجوری‌اش نقش داشته باشد [1] تزلّع فروغی نیز در این میانه تأثیر دارد؛ این که «ز هر دانشی نزد او بهره‌ای است». از این گذشته فرهیختگی او غالباً در سایه سوبیه سیاسی و نقش اجتماعی‌اش قرار گرفته است؛ نقشی که مناقشه‌های فراوان پیرامون آن آفریده‌اند. [2]

نصرت‌الله انتظام فروغی را در پاییز 1928 م (1307) در ژنو می‌بیند؛ زمانی که ایران به تازگی در جامعه ملل پذیرفته شد [3] و به فروغی در حالی که عهده‌دار سفارت کبرای ایران در ترکیه بود، نمایندگی شورا سپرده شد. در همین دیدار، فروغی نسخه‌ای از اندیشه دور و دراز را به انتظام می‌دهد و می‌گوید: «این کتاب را وقتی در اسلامبول منتظر دستور از دولت بودم و نمی‌رسید، برای گذراندن وقت نوشتم.» (انتظام 1371: 157) البته فروغی در یادداشت آغازین رساله تصریح می‌کند: «این اندیشه‌ها تازه به ذهن قاصر من نیامده و زیاده از ده سال پیش برای بعضی از دوستان نقل کرده بودم.» (فروغی 1306: 27)

«اندیشه دور و دراز» هم به لحاظ ساخت و صورت و هم از چشم‌انداز اندیشه، شایسته درنگ است. از جهت قالب می‌توان آن را یک نوع ادبی مستقل قلمداد کرد که در ایران با این ویژگی‌ها همتایی ندارد. از نظر تأملات علمی و ملاحظات اخلاقی و تربیتی نیز سرشار از نکات تازه و ژرفی است که هنوز نیازمند بازخوانی و بازاندیشی آن هستیم.

نگاهی به ساخت کلی رساله

اندیشه دور و دراز از سه بخش فراهم آمده است: درآمد، آغاز و انجام. مؤلف هم‌چنین یادداشتی یک‌صفحه‌ای در ابتدا آورده است. در صفحه عنوان عبارت «جزء اول» آمده است. در یادداشت نویسنده نیز می‌خوانیم «اندیشه‌های دور و دراز دیگر نیز دارم که اگر مجال و حالی دست دهد به نگارش درآورده جزء دوم این رساله قرار خواهم داد.» (همان 27) این بخش دیگر هیچ‌گاه منتشر نشد و از نگارش احتمالی آن بصورت کامل یا قلم‌انداز و اشاره‌وار خبری نداریم.

رساله هرچند داستان نیست اما به ساخت داستانی نزدیک می‌شود. راوی که بسیار با نویسنده نزدیک می‌نماید، ماجرا را از زبان اول شخص بازمی‌گوید. راوی به همراه دو تن از دوستان و خانم‌هایشان مهمان کسی هستند. خانم میزبان نیز در جمع حضور دارد. اما به خانم راوی حتی اشاره نمی‌شود. [4] این هفت نفر پس از غذا به تالار مهمان‌خانه می‌روند و از این جا همه چیز آغاز می‌شود. عملاً تا پایان اثر همه چیز را «گفت و گو» پیش می‌برد و ماجرای خاصی رخ نمی‌دهد؛ مگر واکنش‌های عاطفی مخاطبان نسبت به برخی سخنان. سر رشته سخن البته به دست راوی است. دیگران پیرامون گفتار او نکته‌ها و پرسش‌هایی بر زبان می‌آورند.

این ساختار محاوره که بستری مناسب برای آموزش اندیشه به شمار آمده، بی‌درنگ ما را به یاد افلاطون می‌اندازد و البته سقراط. می‌دانیم که فروغی با ترجمه شش رساله افلاطون و نیز پنج مجلس خطابه درباره شرح حال افلاطون و فلسفه‌اش پیش‌گام معرفی و ترجمه حکیم باستان در ایران است. [5] بویژه فضای این اثر، رساله مهمانی یا ضیافت (سمپوزیوم) را به خاطر می‌آورد؛ البته موضوع آن بزم منزل آگائون، عشق بوده است. بحث و گفتگو در مهمانی سنتی دیرینه است که در برخی آثار ادبی بازنه دارد. بزم فرزنانگان نگاشته دینن این سنت یونانی را به روشنی نشان می‌دهد. (رک: خالقی 1386: 2-3) در رمان‌های عصر نو از نمونه‌های بسیار می‌توان یاد کرد که از فضای گفت و شنود مهمانی بهره‌دارند؛ مانند غرور و تعصب آستین، آناکاربنای تولستوی، ابله و شیاطین داستایوسکی و در جست و جوی زمان از دست رفته پروست. نکته‌ای که در این ساختار باید بر آن انگشت نهاد تلاش برای نشان دادن تجربه اندیشیدن، در متن لحظه‌های عادی زندگی است. اساساً فلسفه سقراط به طبیعی‌ترین شیوه‌ای از دل گفت و گوهایی برمی‌جوشد که در هر کجا و با هر کس می‌تواند آغاز شود. بدین سان فلسفه و تأملات عمیق، هنر زندگی قلمداد می‌شود. اندیشه در این میدان تنها برای پژوهیدن نیست، بل برای زیستن است. ساخت گفتگویی همچنین جایگاه بنیانی مخاطب را پررنگ‌تر می‌سازد. فهم در این افق در مواجهه با دیگری پدیدار می‌شود و اندیشه پیوسته روی در دیگری دارد و در حصار بسته‌ای از خویشتن گرفتار نمی‌آید. بدین سان تنها بیان روشن و روشمند تأملات فردی بسنده نمی‌نماید، بل اثرپذیری مخاطب، در متن ماجرای تأمل جای می‌گیرد.

این شیوه البته در ادب تعلیمی جایگاهی ارجمند دارد. ادبیاتی که از دیرباز ایران بدان نامبردار بوده است. در ادب سنتی ما حکایت‌های بسیاری هست که سربه‌سر با گفت و گو پیش می‌روند و با همین گفت و شنودها روایت، آموزه‌های عمدتاً اخلاقی و معنوی را به گوش مخاطبان

می‌رساند. در حقیقت پیش‌تر که خواننده سخنی را از گوینده بشنود، شنونده یا شنوندگانی در میانه متن بدان گوش می‌سپارند! بدین سان مخاطب، گفت‌وگو را می‌شنود، نه گفتار را. فروغی به نیکویی با این ادبیات آشنا بود.

در روزگار پراشوب مشروطه که بر روی جامعه ایران آفاق تازه‌ای گشوده شد، بهره‌گیری از اسلوب گفتگو در کار و بار روشن‌گری رونقی دیگر یافت. در رسائل این عصر سیاق سوال و جواب و اسلوب مباحثه بارها به کار گرفته می‌شود. روی‌آوری به نمایش نیز در این میان یادکردنی است. موج روشن‌گری و تجدّدخواهی گرایش ویژه‌ای به این هنر گفتگو بنیاد داشت. بهار آن جا که در سبک‌شناسی، سخن را به روزگار نو و شخصیت تأثیرگذاری چون میرزا ملکم‌خان می‌کشاند، دقیقاً بر جایگاه مرکزی گفت‌وگو در شیوه نوآیین او انگشت می‌گذارد؛ شیوه‌ای که ملهم از نمایش فرنگی است: «ملکم سبک خاصی در نثر پیش گرفت که می‌توان مکتب ملکم نامید. به شیوه سوال و جواب و به طرز تیاتر رساله‌هایی می‌نوشت.» (بهار، 1375/3: 374 بسنجید با: کامشاد، 1384: 35)

چنان که در رساله محاوره‌ای «شیخ و وزیر» او از این شیوه نشان هست. (ملکم‌خان ناظم‌الدوله، 1381: 401-371) در عصر مشروطه حتی عالمی چون روح‌الله نجفی اصفهانی اندیشه‌اش را در قالب «مکالمات مقیم و مسافر» می‌ریزد. (نجفی، 1377/1: 415-468)

فروغی خود با نمایش آشنایی داشت. [6] او نمایش‌نامه‌هایی از مولیر را ترجمه کرد. شیوه بازگرداندن او تا اندازه زیادی آزاد و همراه با بومی‌سازی فضاها و شخصیت‌هاست. این سه عبارتند از کمال‌الدین (تارتوف)، بی‌جهاز (خسیس) و طیب اجباری که سال‌ها پس از خاموشی مترجم نشر یافت. (مولیر، 1352) دست کم یکی از آن‌ها به کارگردانی عبدالحسین نوشین بر روی صحنه رفته است. (مینوی، 1351: 545) این نمایش‌نامه کمال‌الدین (تارتوف) بود که چند بار اجرا شد. حتی در آبادان نیز در سال 1318 بر روی صحنه رفت. اشاره‌ای هم به اجرای عروس بی‌جهاز (خسیس) مولیر به ترجمه فروغی رفته است. (میرانصاری، 1381/2: 213-217، 305-337، 342)

فروغی در دومین مجلس از مجالس پنج‌گانه شرح افلاطون و فلسفه او به سنجش محاورات افلاطونی با تئاتر می‌پردازد که از هنرهای پرآوازه یونان باستان بوده است. به پندار او این که افلاطون شیوه گفت‌وگویی را برگزیده، زابیده این نگاه بوده که: «کتاب را وافی به تعلیم نمی‌دانسته است... زیرا کتاب چیزی است جامد و بی‌جان که محتویات خود را نمی‌تواند توضیح کند و با مقتضای حال مناسبت دهد و مطابق فهم خواننده سخن می‌گوید و از این رو سوء تفاهم بسیار ممکن است دست دهد.» (فروغی، 1388: 878) جدا از جان‌داری و مخاطب‌مداری شیوه

سقراط و افلاطون، نمایش‌واری این مکالمات کهن را از چشم‌اندازی دیگر نیز می‌نگرد. فروغی تأکید می‌کند مشابهت با تئاتر در مورد برخی از رسائل افلاطون معنایی دقیق‌تر دارد و «از حیث صورت و معنی کاملاً بجاست؛ یعنی خواندن آن‌ها در شخص درست تأثیر خواندن تئاتر می‌کند؛ مثل این است که قصه می‌خواند. زمان و مکان تعیین و اشخاص معرفی می‌شوند. کیفیات مجلس معلوم می‌گردد. وقایع روی می‌دهد. اصحاب مجلس رفت و آمد می‌کنند. قهر و آشتی دارند. گفت و گوها به تناسب مزاج و اخلاق اشخاص است و هر یک از آن‌ها موافق طبع و خوی خود سخن می‌گوید. گاهی قصه و افسانه گفته می‌شود. زمانی خطابه ایراد می‌کند. حقیقت و مجاز و تشبیه و استعاره به کار می‌رود ولیکن روی هم رفته مباحثه و مجادله غلبه دارد. گاهی اوقات اصحاب مباحثه حرارت و عصبانیت اظهار می‌کنند. اما طمأنینه و آرامی سقراط بالاخره آن‌ها را به جای خود می‌نشانند.» (همان 2-881) این اشاره هوشمندانه به ساختار روایی رسائل افلاطون به شتاب و روشنی، شیوه خود فروغی را در اندیشه دور و دراز فرایاد می‌آورد. راوی این داستان نیز شخصیتی شکیب‌دارد. مطلب را با بیانی داستانی و به یک معنا خیال‌آمیز باز می‌گوید و مخاطب برافروخته و مخالف‌خوان را دست آخر با خود همراه می‌سازد. حبیب یغمایی که سالیان بسیار دست‌یار فروغی در تصحیح متون بود، دربارهٔ عشق او به سقراط و افلاطون می‌گوید: «از بس در اندیشه و افکار این دو حکیم بزرگ تعمق کرده بود بالطبع و بی هیچ ساختگی و تصنع تعلیماتی را که از این دو استاد فراگرفته بود به کار می‌بست.» (واردی 1391: 140) با بررسی ساخت رساله هم می‌توان به سرعت و آسانی به این نکته رسید.

در دو نوشتار دیگر فروغی نیز تا اندازهٔ زیادی از این شیوه نشان هست. یکی مقاله‌ای با عنوان «مقام فردوسی و اهمیت شاهنامه» که «به طور مراسلهٔ دوستانه» در خطاب به یک دوست خیالی نگاشته شده است؛ با خطاب «گرامی دوست مهربانم». در این گفتار که برای جشن هزارهٔ فردوسی فراهم آمده پرسش‌های مقدر و احتمالی آن دوست یا روی‌آوران تازه‌کار به شاهنامه در میان می‌آید و اندکی نوشتار از تک‌گویی دور می‌شود و رنگ گفتگو می‌گیرد. (فروغی 1322: 5-1) آن دیگر یک کتاب درسی است؛ با عنوان «کتاب مستطاب چرا؟ به این جهت: در صحبت سادهٔ طبیعی و هیأت». کتاب ترجمه از فرانسه است. نیمهٔ نخست آن را میرزا محمدکاظم‌خان معلّم علوم شیمی و طبیعی به فارسی بازگرداند. اما در میانهٔ کار درگذشت. فروغی جوان ترجمهٔ کتاب را به پایان برد و پدرش محمدحسین فروغی نگارش نهایی و اصلاح برخی نکات را صورت داد و در سال 1318 ق منتشر ساخت. فروغی پدر از پیش‌گامان ترجمه

متون داستانی فرنگی به فارسی به شمار می‌آید(رک: شفیع کدکنی 1390: 247، جعفری 1386: 38 و کامشاد 1384: 55) و پسرانش از روزگار جوانی در جریان ترجمه به او یاری می‌رساندند. روزنامه تربیت که او باز به کمک فرزندان منتشر می‌ساخت، سرشار از ترجمه‌های سودمند و جذاب بود. (صدرهاشمی 2/1363: 124-116) «چرا؟ به این جهت» ساختاری گفتگویی دارد. اسم شخصیت‌ها بومی شده، شیوه‌ای که بعدها فروغی در ترجمه آثار مولیر هم به کار می‌گیرد. کتاب سراسر گفت‌گوی کاظم و احمد است. این که به جای عنوان معلّم یا استاد، نام او آمده و نیز شیوه صمیمی پاسخ‌گویی‌اش درخور درنگ است؛ بویژه در آن روزگاران. گاهی سخن از گردش و تماشا می‌رود و یا احمد پیرامون پیش‌آمدها و تجربه‌های شخصی‌اش می‌پرسد؛ مانند آن جا که در فصل نهم به هوا می‌پردازد، صحبت از هوا و آسمان ملموس می‌رود؛ نه مفاهیمی تجریدی:

«احمد: عجب گردش خوبی کردیم. عجب هوای خوبی است. چه آسمان لاجوردی قشنگی است! راستی آقا جان! چرا رنگ آسمان آبی است؟

کاظم: این رنگ آبی که می‌بینید به واسطه هواست که به مقدار کثیر به این رنگ به شما نمودار می‌شود و حال آن که اگر مقدار کمی از هوا را مشاهده کنند رنگی در آن نیابند...» (کاظم‌خان و فروغی 1318ق: 57-56)

به نظر می‌رسد گزینش نام احمد برای کودک به پیروی از طالبوف است و کتاب احمد او که دقیقاً در آن کودکی احمدنام مخاطب راوی آموزگار کتاب است. می‌دانیم که کتاب احمد خود تحت تأثیر امیل ژان ژاک روسو است که در آن کودکی به نام امیل طرف خطاب است. طالبوف جایی در میانه کتاب احمد مشرقی را با امیل مغربی می‌سنجد. (طالبوف 1356: 44)

نکته دیگری که شایسته یادکرد است پیوند ویژه گروه‌هایی چون لژ بیداری و انجمن اخوت با نمایش است. تئاتر هم از این رو که می‌توانست به سرعت و به صورتی وسیع اثرگذار باشد و هم از آن رو که به تجمع دست‌اندرکاران نمایش و نیز تماشاگران منجر می‌شد، قالبی دل‌پسند و کارآمد برای این گروه‌های نواندیش روزگار مشروطه به شمار می‌آمد. (رک: سپهران 1388: 79-37) در مغرب‌زمین نیز توجه جدی ماسون‌ها به نمایش و اپرا آشکار است. شاید مشهورترین نمونه در این میانه اپرای بلندآوازه موتسارت باشد؛ فلوت سحرآمیز که روایتی است سرشار از اسرار تشرف و آیین‌ها و آموزه‌های ماسونی. (Branscombe 1999: 35-44, Chailley 1992: 66-73)

بخش‌های سه‌گانه اندیشه دور و دراز پنداری سه پرده از یک نمایشند. پرده نخستین که به درستی «درآمد» نام گرفته، پیشرفت بشر را در چشم‌انداز آینده پیش رو و نزدیک، پیش‌بینانه

می‌نگرد. در بخش دوم یا «آغاز» به افقی فراخ‌تر گذر می‌کنیم؛ به چشم‌انداز تکامل که تاریخ حیات را از دیرین‌ترین زمان در بر می‌گیرد. در این میان البته به جایگاه ویژه آدمی توجه می‌شود. پیش‌بینی تحولات زیستی او البته در آینده‌ای نه چندان نزدیک در بخش سوم یا «انجام» ادامه می‌یابد و تکامل در افق تربیت انسانی بازنگریسته می‌شود.

پرده درآمد: افق پیشرفت بشر در عصر جدید

ماجرای یک صحنه ساده و با اتفاقی پیش‌پاافتاده آغاز می‌شود. شخصیت اصلی/راوی در تالار میهمانی کتابی می‌بیند و سرگرم خواندن می‌شود. هنگامی که به شوخی به او می‌گویند: «ای کاش کتاب بر می‌افتاد و از دست شما آسوده می‌شدیم.» راوی می‌گوید: «راستی من هم آرزومندم.» (فروغی 1306: 28) او از فرصت پیش‌آمده تصادفی بهره می‌جوید تا حاضران را از میانه فضای مطایبه‌آمیز به بحثی جدی و درازآهنگ بکشاند. او در گام نخست به سراغ غافل‌گیری می‌رود؛ شگردی برای کشاندن مخاطب به فضای دل‌خواه راوی. این شیوه شروع بحث با یک شوخی ساده یا پیش‌آمدی عادی در روش سقراط نیز یافتنی است. راوی کم‌کم مقصودش را از برفاقتادن کتاب روشن می‌کند. او به فونوگراف و گرامافون اشاره می‌کند و تحولاتی که در چند دهه در این دستگاه‌های ضبط و پخش صوت پدید آمده است:

«فکر کنید که با ترقیات دائم علم چه استبعاد دارد ورقه نازکی مانند کاغذ اختراع کنند که روی آن بتوان سخن را ثبت کرد؟» (همان 30)

از این پس آرام آرام شوقی در مخاطبان پدید می‌آید و گفتگو جدی می‌شود. راوی پیشرفت‌های شتاب‌آمیز دانش و فن را پیش‌گویی می‌کند. از تلفن بی‌سیم کامل که همه کس بتواند داشته باشد (همان 32) تا رساندن سینما به وسیله قوه تلگراف بی‌سیم به خانه‌ها (همان 33) و نیز تدریس از راه دور با دست‌یاری ابزار فن‌آورانه نوین (همان 33) و آن که «تولید قوه الکتریسیته به اندازه‌ای سهل و ارزان خواهد شد که مردم تمام حوائج فردی و جمعی خود را از طبخ و گرمی زمستان و خنکی تابستان و نظیف و غیرها با الکتریسیته رفع خواهد نمود.» (همان 35) و سرانجام اشاره به بهره‌گیری از شیوه‌هایی دیگر جز سوزاندن زغال و نفت که با آلودگی بسیار همراه است: «برای تولید قوه الکتریسیته و قوای دیگری که امروز به ذهن نمی‌رسد یا می‌رسد و از عمل آن عاجزیم؛ از قبیل: استفاده از قوه جزر و مد دریا و حرارت آفتاب یا قوای درونی ذرات اجسام.» (همان 36)

راستی این پیش‌بینی‌ها چه مایه سنجیده و هوشیارانه است و چه اندازه با پیش‌گویی‌های خیال‌انگیز و هیجان‌آمیز بسیاری از داستان‌ها و فیلم‌های علمی - تخیلی فاصله دارد. پنداری راوی به دهه‌های آینده گذر می‌کند و گزارشی واقعی و عینی از آن‌ها به دست می‌دهد.

فروغی با دانش‌هایی چون فیزیک و شیمی آشنا بود. سعید نفیسی می‌نویسد که «فروغی سه سال در دوره اول متوسطه معلم فیزیک ما بود.» این در حالی بود که «بیش از چند سال نبود که این رشته را به جوانان ایرانی درس می‌دادند. کتابی که او می‌خواست در زبان فارسی نبود. به ما جزوه می‌داد؛ یعنی جزوه‌ای را که پیش از وقت آماده کرده بود.» نفیسی از فروغی به عنوان «مشهورترین و برجسته‌ترین و داناترین معلم آن روزگار» یاد می‌کند. (نفیسی 1390/2: 631)

او در روزگار جوانی و تحصیل در دارالفنون یک چند شیفته پزشکی شد. خواست بدین رشته مشغول شود، اما گویا به علت سطح پایین تدریس آن در ایران رهاش کرد و به سراغ فلسفه و ادب رفت. (واردی 1391: 59 و نیز بسنجید با افشین وفایی 1393: 310-312) توجه به پزشکی و زیست‌شناسی نیز چیزی است که در بخش‌های بعدی رساله نمایان است.

به هر روی، این که خصوصاً یک رجل سیاسی آن عصر به دقت ملتفت این معنی باشد که «علم و صنعت به سرعت غریبی ترقی می‌کند و هر چه پیش می‌رود بر سرعت ترقی آن می‌افزاید» (فروغی 1306: 34) و در آینه هوش، اختراع سی دی و موبایل و رایانه و اینترنت و کولر و بخاری برقی و انرژی هسته‌ای و جز آن را بنگرد، چیزی است سخت غریب و برای جامعه ما بسی مغتنم. در کلام او اطمینان عجیبی موج می‌زند؛ یقینی که بر تأملی عمیق و عالمانه و سنجیده و سازوار استوار است: «اما کلیه آن چه شرح دادم هر چند پیش‌بینی کردن مشکل است، گمان می‌کنم تا آخر مائه بیستم اگر انجام نگرفته باشد، در بیست و یکم البته صورت می‌پذیرد.» (همان 36) چنان که می‌بینیم حتی پیش‌بینی او درباره زمان تحقق رویدادهای آینده بسیار دقیق است.

در اواخر این بخش که فضای مجلس از تصور «زندگی بهشت‌آسای قرن بیست و یکم» در سایه سکوتی سنگین فرو می‌رود. یکی می‌پرسد: «آیا با این همه مردم آن زمان خوش‌دل‌تر و خرسندتر از امروز خواهند بود؟» پاسخ راوی بر خلاف انتظار برکنار از شور و شتاب است: «آه که یقین ندارم. زیرا خوش‌دلی و خرسندی خاطر به جمعیت اسباب ظاهر نیست و امری درونی است.» (همان 36) این جواب دور از هیجان نشان می‌دهد که راوی یک مسأله را تنها از افقی نمی‌نگرد که در آن مستغرق است. به راستی گذر روزگار گواه راستی و درستی سخن اوست. این

که پیشرفت‌های فن‌آورانه چیزی است و خوش‌دلی و خرسندی درونی چیزی دیگر. اتفاقاً شماری از روایت‌های پیش‌گویانه علمی فضایی غم‌انگیز و حتی تراژیک دارند و سرعت سرسام‌آور ترقی انسانی را اسباب سعادت نوع بشر به شمار نمی‌آورند؛ بل انسان عصر جدید را اسیر ساز و کار تمدن پیچیده خودساخته‌اش تصویر می‌کنند. پیش‌تر که به دومین پرده بپردازیم، درنگی کوتاه در روایت‌گری پیش‌گویانه و آینده‌نگر بایسته می‌نماید.

پیش‌گویی علمی به عنوان یک نوع ادبی

سنت روایت از دیرباز تا امروز گونه‌ای گرایش به گذشته دور یا نزدیک را نشان می‌دهد. روایت حتی در پیش‌روترین اشکال باز از «یکی بود یکی نبود...» یا «روزی روزگاری...» سخن می‌گوید. از زمانی ازلی - اسطوره‌ای یا حماسی یا تاریخی. حتی وقتی سخن از فضایی امروزی و معاصر است باز روایت لحنی خاطره‌گویانه دارد. کاربرد افعال و قیود مربوط به زمان حال و پافشاری راوی بر لحظه‌های کنونی نیز روایت را از چارچوب گذشته‌نگر خویش بیرون نمی‌آورد، باز احساس می‌کنیم در گذشته‌ای دور یا نزدیک از حال سخن رفته است یا آن که راوی خواسته از افق گذشته به افق حال مخاطب راهی بگشاید؛ آرزویی برنیامدنی!

تلاش برای پیش‌افتادن از زمان و پیش‌گویی، به یک معنا ستیزه با منش بسته روایت است؛ کوششی برای شناگری در خلاف جریان رودخانه! هر چند پیش‌گویی از آینده می‌گوید، اما دقیقاً چون در گذشته گفته می‌شود، پیش‌گویی است و شایسته تأمل.

سیطره نگاه تقدیرگرا و تلقی دوری از زمان و اندیشه فرازمان از دیرین‌ترین روزگاران روایت‌های پیش‌گویانه را پرورده است؛ آثاری که به نشان‌های آخرالزمان و رخداد‌های رستاخیز می‌پردازند. در متون مقدس و روایت‌های مذهبی، این گونه، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ مانند آن چه در واپسین رساله کتاب مقدس می‌بینیم؛ مکاشفات یوحنا. یا آن چه در بخش‌هایی از قرآن مثل آن چه در سوره مائده درباره پرسش و پاسخ خدا و مریم و عیسی در روز قیامت می‌خوانیم. (بسنجید با: توکلی 1389: 570) هم‌چنین پیش‌بینی رویدادهای تاریخی دور و نزدیک در متون مذهبی، تاریخی و ادبی سابقه‌ای دراز دارد.

بهره‌گیری از روایت پیش‌گویانه به شیوه‌ای آفرینش‌گرانه و به عنوان قالبی سرگرم‌کننده و پرکشش طرزی تازه به شمار می‌رود. از روزگار مشروطه با الهام از روایت‌های آخرالزمانی و وصف قیامت آثاری چون رویای صادق و پس از آن صحرای محشر پدید آمد که با بهره‌گیری از

این شیوه روایتی طنزآمیز و نقادانه در زمینه رخدادهای دوران پرداختند. اما اندیشه دور و دراز از رنگی دیگر است. به نظر می‌آید روایتی بدین شیوه و نشان هم‌تایی نداشته باشد؛ روایتی که در افق دانش روز پیش‌گویی کند. پیداست فروغی با این نوع ادبی که از سده نوزدهم در اروپا رواج یافت، به نیکویی آشنا بود.

داستان‌های علمی - تخیلی با ژول ورن (1828-1905) رمان‌نویس فرانسوی شناخته شد. پدر فروغی (ذکاءالملک اول) برای نخستین بار رمان پرآوازه دور دنیا در هشتاد روز او را در سال 1277 به فارسی برگرداند؛ بیست و شش سال پس از نشر اثر (Dadvar 2010: 163). ژول ورن با بهره‌گیری از تخیلی نیرومند می‌کوشید تا مسیر ترقی روزافزون بشر را پیشاپیش روایت کند. البته همیشه توصیفات او در چارچوب‌های علمی نمی‌گنجد؛ مانند آن چه درباره حیات در اعماق زمین تصور می‌کند. نکته مهم در روایت‌های داستان‌نویس فرانسه آن که در مجموع برداشتی شوق‌انگیز و امیدبخش از پیشرفت نوع بشر دارد. اما رقیب انگلیسی او هربرت جورج ولز (1866-1946) از زاویه‌ای دیگر این سیر پیشرفت را پیش‌گویی می‌کند. او در رمان‌هایی چون «جنگ دو دنیا»، «اولین انسان در ماه» و «ماشین زمان» بیش‌تر تصویری تیره و تراژیک از ترقی آدمی به دست می‌دهد. (رک: خانلری 1375: 1412 و 1429 و نیز: میرصادقی 1366: 434) به نظر می‌رسد فروغی با آثار ولز نیز آشنا بوده است؛ بویژه «ماشین زمان» که آوازه‌ای جهان‌گیر یافته بود. قهرمان رمان ماشینی می‌سازد که با آن می‌توان نه در مکان که در زمان گذر کرد. او با ماشین زمان به قرن‌ها پس از روزگار خود سفر می‌کند. مناطقی می‌بیند با آب و هوا و کوه‌ها و حیوان‌هایی دیگرگون و البته آدم‌هایی تحول‌یافته؛ آن چه در رساله فروغی نیز می‌توان سراغ کرد. البته نگاه تیره او با افق آرزونگار و معنوی‌گرایی فروغی نسبتی ندارد. چنان که در ماشین زمان می‌خوانیم: «به نظرم رسید که به زوال و فناء انسانیت رسیده‌ام. غروب سرخ‌فام مرا به یاد غروب یا افول بشریت انداخت. من برای نخستین بار توانستم نتیجه شگفت‌انگیز تلاش‌های اجتماعی دوران خودمان را که اینک با آن درگیر شده‌ایم، دریابم.» (ولز 1388: 47) باید از کتاب دیگر ولز نیز یاد کنیم: «شکل چیزهایی که خواهد آمد» (1933) نکته درخور توجه آن که ولز از زیست‌شناسی به داستان‌نویسی روی آورد.

به هر روی یک نکته مهم درباره روایت فروغی آن است که تصویر او از آینده نزدیک و دور بشر بسی امیدبخش و شوق‌انگیز است؛ با آن که «دنیای آرمانی داستان علمی - تخیلی غالباً بیش‌تر کابوس است تا گل‌زارهای تسکین‌بخش.» (بیر 1379: 111)

پرده دوم: آغاز

در پایان پرده نخستین خانمی از راوی می‌پرسد: «آیا دوراندیشی شما همین اندازه است یا دورتر از این هم می‌بینید؟» (فروغی 1306: 36) در این پرسش اشاره‌ای راه‌گشا به طرح روایی رساله نهفته است. در حقیقت بخش «درآمد» در دقیق‌ترین معنا درآمدی برای دو قسمت بعدی است. در پرده نخست افق ترقی بشر در بازه‌های کوتاه و نزدیک پیش‌گویی و روایت می‌شود. شتاب دگرگونی در این چشم‌انداز چشمگیر است. اما راوی در پرده‌های سپسین راه به افقی فراخ‌تر می‌گشاید که از زمانه امروزمین به اندازه‌ای نامعلوم دور است. سرعت دگرگونی در این گستره بسیار کند و آرام است؛ آن مایه که این تغییرات را نامحتمل جلوه می‌دهد. گفتار راوی در این قسمت آن قطعیت قبلی را ندارد. او این بخش تازه را خیال‌بافی‌هایی می‌خواند که دلیری بازگویی آن‌ها را ندارد. (همان 37)

در حقیقت تعبیر «دور و دراز» برای اندیشه، بیش‌تر با پرده دوم و سوم پیوند می‌گیرد. شخصیت راوی در ابتدای بخش «آغاز» به گفته خودش «بی‌تمهید مقدمه» بر فلسفه تکامل یا نشو و ارتقا انگشت می‌نهد. هر چند چنان که گفتیم بخش «درآمد» باید مقدمه‌ای بر این قسمت قلمداد شود. راوی تصریح می‌کند به این فلسفه معتقد است و می‌پندارد: «هر کس درست مطالعه کرده و منصف باشد، اصول و کلیات آن را لااقل تصدیق خواهد کرد.» (همان 38) اساساً سیر تکامل در یک بازه زمانی بسیار دراز آهنگ کشف و فهم و تبیین می‌شود. بدین سان مخاطب هوشیار از همین اشاره بی‌مقدمه و سراسر است در می‌یابد که روایت به مرحله جدی‌تر و پیچیده‌تری گذر کرده است. اگر ترقیات بشر در زمانی نزدیک چنین و چنان خواهد بود، به راستی سیر تکامل در روزگاران دراز‌آهنگی که برای تحولات تکاملی موجودات لازم است، چه دگرگونی‌هایی در کامل‌ترین و پیچیده‌ترین جان‌داران ایجاد خواهد کرد؟ این همان پرسشی است که راوی/نویسنده را در اندیشه‌ای چنان دور و دراز فرو برده است. می‌توان گفت این رساله نخستین و در عین حال جدی‌ترین جایی است که روایت خلاق در جهان پارسی‌زبان به نظریه تکامل روی می‌آورد. به نظر می‌رسد امروز که به سال‌های پایانی این سده نزدیک می‌شویم، برای این نگاشته آغاز قرن نتوان قرینی سراغ کرد.

نظریه تکامل و ایران نوین

نظریه تکامل انواع که فراهم‌آمده تلاش گروهی از دانشمندان در طی چندین دهه است؛ بویژه با

نام چارلز داروین شناخته می‌شود که به راستی در این میان سهمی اساسی و نهایی دارد. کتاب دوران‌ساز او «منشأ انواع و انتخاب طبیعی» که در 1859م/1279ش نشر یافت، پیش از آن که توجه محافل علمی و دانش‌دوستان را جلب کند، غوغا و جنجالی در جبهه دین‌داران برانگیخت. از پس سال‌ها هنوز آتش این هیاهو فرو ننشسته است. (باربور، 1362: 119-105، دیویس 1387: 9-54، بهزاد 1356: 72، کاتینگهام 1393: 74-58) مجتبی مینوی به اعتراف صریحی اشاره می‌کند که در آغاز پرده دوم آمده است: «این اقرار او [فروغی] در زمانی که هنوز بعضی از علمای دین بر اصول نظریه داروین رد می‌نوشتند، حاکی از کمال جرأت است.» (مینوی 1351: 544) نظریه تکامل از آغاز به همراه جو و جنجال‌های پیرامونش به جهان اسلام و ایران راه یافت. نخستین اشاره به داروین را غالباً به تقی انصاری کاشانی آموزگار و پزشک دارالفنون نسبت می‌دهند. (آدمیت 1358: 24 و زرین کوب 2/1369: 636) او در جانورنامه که دست‌نویس آن تاریخ ذی‌الحجه 1287ق را دارد و در کتابخانه مجلس نگاه‌داری می‌شود، اشاره‌ای گذرا به تکامل می‌کند: «برخی از طبیعیون گمان کرده‌اند که تغییرهای پی در پی افزارها همیشه در یک خط پدیدار شده؛ یعنی سلطنت جانوری از مناد که ساده‌ترین جانوران است گرفته تا مردمان همه ساخته نشده‌اند مگر از یک رشته تنها. طبیعیون بسیار جست‌وجو نموده‌اند برای برپا کردن زنجیر یا نردبان ژئولوژیکی که هر جانوری از روی افینیتته‌های افزاری و اندازه تکمیل بنیاد خود بتوانند در آن جای گرفت؛ لیکن این پندار است و بیهوده است...» (انصاری کاشانی 1287ق: 89) او از داروین نامی به میان نمی‌آورد. اما پیداست دست کم با نکاتی از آموزه‌های تکامل‌شناسی و از رهگذر منابع فرانسوی از آن و شاید نقدهای انکارآمیز آن آگاهی یافته است. او در چند صفحه بعد هم اصطلاح «تناسبات بنیاد» را به کار می‌گیرد. (همان 93) چنان که پیداست او با دیده انکار در این نظریه می‌نگرد. آیا ملاحظات دین‌دارانه و سنت‌گرایانه در میان بوده است؟ به نظر می‌آید در مورد این آموزگار نواندیش و دانش‌پرور دارالفنون نتوان به آسانی چنین گفت؛ کسی که نخستین رساله در تعلیم و تربیت جدید را در کارنامه دارد. (انصاری کاشانی 1393: 84-67) شاید نامتعارف بودن نظریه و احیاناً معرفت اجمالی و مبهم او از آن در این داوری بیش‌تر نقش داشته باشد. از یاد نبریم جانورنامه چند سالی پس از بنیاد انواع نگاشته شده است؛ از این گذشته موضوع آن چیزی دیگر است. عنوان فرعی کتاب چنین است: «در شناسایی جانوران و جنیندگان زهرناک کشور ایران» (رک: افشار 1330: 41-39)

اما سال‌ها بعد که به تدریج نام داروین و نظریه تکامل در ایران و جهان اسلام رواجی یافت،

واکنش‌های شدید علمای دین را برانگیخت. سید جمال‌الدین اسدآبادی در رساله نیچریه یا مادّیگری به داروین می‌پردازد. رساله در پاسخ محمد واصل مدرّس ریاضی مدرسه اعزه حیدرآباد دکن نگاشته شده است. اسدآبادی سخت بر نظریه تکامل می‌تازد. او پس از اشاره به نظریه که البته خالی از طنز و غرض نیست، می‌گوید: «و سید این طایفه داروین می‌باشد و او کتابی تألیف کرده در او بیان می‌کند که اصل انسان میمون بود و رفته رفته در قرون متوالیه به سبب دواعی و بواعث خارجیه از صورت میمونی تبدیل و تغییر یافته به برزخ اران اوتان رسیده و از آن صورت منتقل گردیده، به اول درجه انسانی پا نهاد...» (اسدآبادی، بی‌تا: 18 و بسنجید با: زرین کوب 1376: 251)

سترگ‌ترین چماق تکفیر داروین همین پندار میمون‌تباری انسان است که در فرنگ نیز موجب انواع توهین و ریشخند به نظریه تکامل و نیز قرائت تقلیل‌گرایانه و نادرست آن شده است (از جمله رک: هیچینگ 1367: 300-265، برا 1390: 84 و 94)؛ آن چه که به شعر معاصر ایران هم راه یافت. (عشقی 1373: 522 و 380، بسنجید با: شفیع کدکنی 1359: 47 و قائد 1380: 145) اتفاقاً در اندیشه دور و دراز نیز پندار پیوند نژادی آدمی‌زاد با بوزینه، نقطه بزنگاه روایت را پدید می‌آورد. [7] در این باره میان راوی و یکی از خانم‌های مخاطب ماجرای درمی‌گیرد. (فروغی 1306: 40-39)

طرح نظریه داروین البته از واکنش فضای مذهبی ایران برکنار نماند. آیت‌الله محمدرضا نجفی اصفهانی مشهور به مسجدشاهی (درگذشته 1362ق) نقد فلسفه داروین را در دو مجلد به زبان عربی منتشر می‌سازد. سید اسدالله خرقانی (درگذشته 1355ق) رساله تنقید مقاله داروینست‌ها (1338ق) را می‌نگارد. این رساله نسبت به کتاب پیشین هم کوتاه‌تر است و هم از ویژگی‌های نقد سنجیده و علمی پیراسته‌تر. (رک: هاشمی 1390) این جریان تا روزگار ما امتداد یافته است. البته روشنفکری دینی بیش‌تر بر عدم تعارض نظریه تکامل با جهان‌شناسی الاهیاتی تأکید می‌ورزد. (رک: کیوییت 1376: 93-89) در ایران هم می‌توان از این رویکرد سراغ گرفت؛ (سحابی 1351) آن چه پیش‌تر فروغی در اندیشه دور و دراز و سیر حکمت بر آن انگشت می‌نهد. از این معنی سخن خواهیم گفت. یادآوری این نکته بایسته است که اندیشه تکامل گاه در پرتو نظریه توطئه فهم و تفسیر شده است. حتی گرایش به این اندیشه گاه از لوازم فراماسونری در مقام یک جریان ضدّ دین قلمداد شده است. (رک: یحیی 1392: 159-122)

در اندیشه دور و دراز راوی تا سخن را به تکامل می‌کشاند، بی‌درنگ و حتی پیش از توضیح نظریه، بر عدم تعارض تجربه ایمانی با آن پافشاری می‌کند: «این نکته را هم برای اطمینان

خاطر کسانی که بر ایمان خویش بیم دارند، توجه می‌دهم که اعتقاد به فلسفه نشو و ارتقا به هیچ وجه با انکار صانع ملازمه ندارد و من خود به وجود صانع و حقیقت عالم، ایمان راسخ دارم و قبل از آن که ببینم بعضی از متشرعین در مقام ابطال این رأی می‌باشند، هیچ به ذهنم نرسیده بود که از آن ممکن است خللی به اساس توحید وارد آید.» (فروغی 1306: 38)

به نظر می‌رسد آن چه درباره ایمان به خداوند بر زبان راوی جاری می‌شود، تنها یک دعوی بی‌معنی برای خاموش کردن منتقدان و متعصبان احتمالی نباشد. سال‌ها پس از درگذشت فروغی نوشته‌ای خصوصی از او پیدا شد که خطاب به فرزنداناش نگاشته است و به وصیت‌نامه‌ای معنوی می‌ماند. در آن جا دقیقاً «خدا» و «حقیقت عالم» را هم‌نشین می‌سازد؛ بل یگانه می‌انگارد. این پاره، تصویر صادقانه و مؤثری از اعتقاد فروغی به دست می‌دهد:

«فرزندان عزیز از خدا غافل نشوید و ملتفت شوید که من وقتی خدا می‌گویم آن وجودی را که مشهدی حسن و ربابه خانم و حاجی فلان و ملا بهمان تصور می‌کنند، در نظر ندارم. خداوند همان حق و حقیقت است که در وجود او شکی نیست و مدار جمیع امور عالم است. هر شخص و هر امر که از خدا یعنی حقیقت دور شود، به هر اندازه که از راه راست منحرف شود به همان نسبت از سعادت محروم می‌گردد. زنهار بدانید که این سخن بیهوده نیست! عقلای دنیا همه در این باب متفق بوده و اگر شخص کور باشد، هر روز به شهود و عیان می‌بیند و حس می‌کند و در عمر پنجاه ساله خود به فرموده حضرت خواجه، هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق و به تجربه رسانیده‌ام و مطمئن باشید که من نه به موهومات قائم نه خیالات شاعرانه دارم و عرفان‌یافی می‌خواهم بکنم. در این موقع هم که به جگرگوشگان خود وصیت می‌کنم، نه جای شوخی است، نه مقام تزویر و خودنمایی و نه مجلس‌آرایی. آن چه می‌گویم از روی تجربه و تعقل است و حاصل عمر خود را برای شما می‌گذارم. می‌گویم و می‌روم و شما را به خدا می‌سپارم.» (فروغی، سیاست‌نامه 1390: 7-296)

رویف آنان که تکامل را نفی و انکار ایمان می‌انگارند، در دو دسته جای می‌دهد: «یکی معاندین سبکسر که برای انکار صانع بهانه‌جویی می‌باشند، دیگر کوتاه‌نظرانی که نسبت صانع و خالق عالم را به مخلوق، مثل نسبت کوزه‌گر به کوزه و مجسمه‌ساز به مجسمه می‌پندارند.» (فروغی 1306: 9-38)

همسانی این دو دسته، در سطحی‌نگری است؛ چیزی که می‌تواند مؤمن و کافر را در نهان و نهایت، هم‌سو سازد. اشاره گذرای راوی بسی هوشمندانه است. دسته نخستین را می‌توان در ادوار اخیر جابه‌جا سراغ کرد که هر نظریه تازه و پیشرفت‌نوین را گواهی بر دروغین بودن

مابعدالطبیعه می‌پندارند. به راستی نیز بسیاری با آشنایی مختصر با نظریه تکامل به سرعت و آسانی تصور کردند که بنیاد خانه ایمان و اعتقادات کهن یکسره بر باد رفته است. بدین سان یک نظریه علمی به ابزاری آسان‌یاب برای جدل و تخطئه بدل شد. از آن سو مؤمنانی که ایمانشان پرورده پندارهایی سست و بی‌پایه بود، در هراس افتادند که این نظریه جدید چه‌ها که بر سر ایمان عتیقشان نخواهد آورد! فروغی با دلبری هشدار می‌دهد چه بسا تلقی مؤمنان از خداوند تصویری به شدت تشبیهی و انسان‌انگارانه باشد؛ حتی بسیاری از استدلال‌های کلامی در اثبات خداوند ناظر به همین همسانی نسبت خدا به آدمی و نسبت سازنده با ساخته است. پیداست که چنین پنداری با چشم‌انداز تکامل ناسازگار است. فروغی از دیرباز چنین نگاهی داشته است. یادداشت‌های روزگار جوانی‌اش از این معنی نشان دارد. (فروغی 1390: 262)

اما تفصیل این مطلب را باید در سیر حکمت جست. آن جا نیز به همین دو دسته اشاره می‌کند؛ گروهی که «مسلک طبیعی و دهری دارند» و در حقیقت در پی بهانه برای تاختن به الاهیات هستند و دیگر آنان که «به خدای شخصی معتقدند یا تصورشان از ذات باری چنان است که باید او را نظیر مجسمه‌ساز و کوزه‌گر و نجار بدانند و مقامش را نظیر پادشاه و امیر بپندارند.» (فروغی 1388: 6-675) در این جا هم مانند اندیشه دور و دراز درباره این دسته از دین‌داران آمده «که به ظاهر عبارات تورات ایمان دارند.» (همان 675 و فروغی 1306: 39) البته می‌دانیم تلقی تشبیهی از خداوند چنان که در سفر تکوین می‌بینیم، به شکل گسترده‌ای به مسیحیت و جهان اسلام راه پیدا کرد. بدین سان فروغی در چشم‌اندازی خردگرایانه از نگرشی تنزیهی در الاهیات دفاع می‌کند؛ نگاهی که می‌تواند از آفاق فراخ تکامل روی‌گردان نشود. او حتی گامی فراتر می‌نهد و فلسفه تکامل را راه‌گشای نگرش توحیدی می‌انگارد. چنین گفتار و نگاهی در آن روزگار ایران نشانه ژرف‌بینی، خردمندی و سنجیدگی یگانه‌ای است:

«... حال آن که رای داروین یکی از نظریاتی است که مسجل می‌کند که جریان امور عالم بر ضابطه و نظام مقرر محفوظ است و این امر بهترین دلیل است بر این که عالم حقیقتی دارد و هرج و مرج نیست و به قول معروف دنیا صاحب دارد. و هم‌چنان که هیأت جدید از تحقیقات کپرنیک و کپلر و نیوتن گرفته تا فرض لاپلاس کلیه عالم جسم بی‌جان را در تحت نظام و قاعده واحد درآورد، رأی داروین نیز در کلیه عالم حیات همین کار را کرد و این هر دو رای به خوبی می‌نماید که چگونه وحدت است که ازو کثرت برمی‌آید و از این رو راه وصول به توحید را برای ما نزدیک می‌کند.» (فروغی 1388: 676)

در اواخر اندیشه دور و دراز نیز به این برداشت الاهیاتی از نظریه تکامل می‌رسیم: «چون شخص رای نشو و ارتقا را در نظر می‌گیرد، بی‌اختیار به این عقیده متمایل می‌شود که مدیر و مدبر عالم خلقت ترتیب این دستگاه شگفت را همانا برای آن داده که قوه تفکر و تعقل را ایجاد نماید و همواره آن را رو به کمال برد...» (فروغی 1306: 54)

و در پایان رساله هنگامی که تکامل در دوردست‌ترین افق‌ها نموده شد، در وصف این چشم‌انداز آرمان‌نشان می‌گوید:

«... معرفت انسان به عالم خلقت کامل‌تر و تمتع او از آن بیش‌تر؛ مختصر قدمی به خدا نزدیک‌تر خواهد بود.» (همان 59)

داروین خود منشأ انواع را با این پرسش پایان می‌دهد:

«آیا در این برداشت از امر حیات عظمتی واقعی به چشم نمی‌خورد که آفریدگار با توانایی‌های گوناگون بدوا در اشکال معدودی و حتی شاید در یک شکل تنها دمیده است و چون سیاره ما زمین از قانون ثابت جاذبه تبعیت می‌کند، به گردش در مدار خویش ادامه داده است و از آغازی ساده، بی‌شمار صور تحسین‌انگیز منبث شده از تکامل باز نایستاده‌اند هنوز هم در حال تکاملند؟» (داروین 1357: 540-539)

در سیر حکمت اما پس از طرح این نکته اشاره‌ای باریک در میان می‌آید که باز بر سنجیدگی سخن و سختگی اندیشه نویسنده گواهی می‌دهد. اگر به مجموعه مناقشات الاهیاتی پیرامون نظریه تکامل از روزگار داروین تا کنون – یعنی سال‌ها پس از نگارش اندیشه دور و دراز – بنگریم، ژرفی و درستی این گفتار آشکاره‌تر می‌شود:

«و حقیقت این است که ایمان امری است باطنی و وجدانی. هر کس متمایل به ایمان است، رأی داروین را نیز از دلایل توحید می‌شمارد و آن که طبعش مایل به بی‌اعتقادی است، بدون رأی داروین هم منکر است.» (فروغی 1388: 677)

در رساله هنگامی که خانمی به اعتراض می‌گوید: «فلانی نشد! شما گفتید فلسفه نشو و ارتقا با توحید منافات ندارد و من می‌دانم بعضی از مؤسّسین یا مروّجین این رأی منکر صانع بوده‌اند.» راوی در پاسخ باز از همین معنی دم می‌زند که:

«فرضاً چنین باشد، باید گفت طبع آن‌ها متمایل به انکار صانع بوده است. اگر معتقد به فلسفه نشو و ارتقا هم نمی‌بودند، طریق دیگر برای انکار صانع می‌جستند.» (فروغی 1306: 39)

تکامل به روایت فروغی

اگر از مناقشات و مجادلات مذهبی پیرامون نظریه تکامل بگذریم و همین‌طور از اشاره‌های کلی و کوتاه امثال میرزا آقاخان، (آدمیت: 1357: 89 و 96) [8] می‌توان اندیشه دور و دراز را نخستین اشاره روشن‌گر و بی‌غرض به فلسفه نشو و ارتقا به شمار آورد. هر چند در این رساله به سیاق رسائل علمی، دقایق این نظریه پیچیده به تفصیل باز گفته نمی‌شود، اما آن چه آمده با دقت و امانت، گوهر این اندیشه را آشکار می‌کند. هنگامی که خانمی می‌پرسد: «آیا این رأی داروین نیست؟» راوی به دقت خاطر نشان می‌کند که «داروین یکی از مؤسّسین فلسفه تکامل است.» (فروغی: 1306: 39)

یک نکته شاخص در روایت فشرده او توجه به استدلالاتی است که این فلسفه بر آن استوار است؛ چنان که به چهار اصل بنیانی متابعت محیط و تنازع حیات و بقای اصلح و اصطفاذ طبیعی توجه می‌دهد. (همان: 40)

نکته باریک دیگر کاربری زبان و اصطلاحات روشن و دقیق است که از زبان و اصطلاحات روشن و دقیق است که از زبان سستی حکمت ایرانی‌گزین شده یا بر پایه آن میراث پرداخته شده است. تعابیری چون: «سیر و سلوک عالم حقیقت»، «بالا‌تر رفتن مدارج وجود»، «سازگار نمودن وجود خویش با قوای طبیعت»، «بسط و تفصیل وجود به مرور ایام»، «مداومت سلوک در راه ارتقا» و جز آن. می‌دانیم که فروغی با فلسفه ایرانی‌آشنایی داشت و بویژه معتقد و دل‌بسته حکمت مشایی بود. او با حوصله و باریک‌بینی بسیار به ترجمه و توضیح سه فن از فنون کتاب شفای ابن سینا پرداخت. فنون سماع طبیعی با برگردان و یادداشت‌های او باید جدی‌ترین تلاش در روزگار نو در ترجمه متون فلسفی کهن در ایران قلمداد شود. [9] توجه به این اثر در کنار کار سترگ دیگر او سیر حکمت در اروپا ما را با تضلعی خردمندان و سنجیده آشنا می‌کند. این نکته‌ای تأمل‌برانگیز است که روی‌آوری به میراث فرهنگی مغرب‌زمین، فروغی را از بازخوانی میراث ملی باز نمی‌دارد. باید یادآوری کرد که در سیر حکمت نیز بهره‌گیری و الهام از گفتار حکمت سنتی ایران در گزاردن اندیشه‌های گونه‌گون و پیچیده دانشوران فرنگ و حکیمان یونان باستان جلوه‌ای چشمگیر و شیرین دارد. به راستی فروغی را باید بنیان‌گذار زبان فلسفی نوین ایران دانست. (بسنجید با: بلوشر: 1369: 230، بزرگمهر: 1362: الف، احمدی: 1374: 546، مجتهدی: 1379: 330 و 335، اعلم: 1387: نه، میلانی: 1393: 47 و 70)

با آن که سیر حکمت به معرفی فیلسوفان فرنگ می‌پردازد، اما فصل ویژه‌ای در آن برای

معرفی نظریه تکامل و آموزه‌های لامارک و داروین گشوده شده است. فروغی در آغاز تصریح می‌کند «داروین با آن که از دانشمندان صاحب‌نظر است، از فیلسوفان شمرده نمی‌شود، بلکه از علمای علوم طبیعی است». اما پرداختن به او را بایسته می‌داند. زیرا نظریه‌ای را پرورده که «از اصول میانی فلسفه شده است... که تا آن شناخته نشود به فلسفه امروزی به درستی پی برده نخواهد شد.» (فروغی 1388: 5-664) از این گذشته به یک فایده اجتماعی پرداختن به این نظریه در ایران نظر دارد: «رای داروین در دنیا غوغا کرده و آوازه آن به گوش مردم ما نیز رسیده و موضوع بحث هم گردیده است، ولی آن اندازه که ما آگاهیم، تا کنون برای دانش‌پژوهان ما بیان وافی روشنی از آن نکرده‌اند.» (همان 665)

باید توجه داشت تا آن زمان به فاصله‌ای کم‌تر از دو سال تنها برگردانی ناتمام از کتاب داروین نشر یافته بود. عباس شوقی در فروردین 1318 شش فصل از فصول پانزده‌گانه بنیاد انواع را ترجمه کرد. برگردان کامل کتاب سال‌ها پس از درگذشت فروغی با عنوان منشأ انواع فراهم آمد. (فره‌یخته، اردیبهشت 1357/ تاریخ مقدمه)

در فصل نخستین باب دوم از جلد سوم که به حکمای انگلیسی در نیمه سده نوزدهم اختصاص یافته، بخش دوم به داروین تعلق دارد که نسبتاً درازآهنگ است. جلد سوم سیر حکمت در سال 1320 نشر یافت. (فروغی 1320/3: 176-160) تقریری که از نظریه تکامل در این کتاب آمده بسیار روشن‌گر و دقیق است. او به پیش‌گامانی اشاره می‌کند که در پروردن نظریه تکامل نقش آفرین بودند؛ بویژه لامارک فرانسوی. اما نکته جذاب‌تر آن که پیش از پرداختن به داروین گزارش فشرده‌ای از دگرگونی در دانش هیأت نوین می‌آورد. از آن پس به سراغ داروین می‌رود «که اهمیت تأثیرش در علم و حکمت نسبت به عالم حیات، مانند اهمیت تأثیر نظریات کپرنیک و نیوتن نسبت به کلیه عالم خلقت بوده است.» (فروغی 1388: 670) پیداست سنجش اندیشه دور و دراز با این بخش سیر حکمت راه‌گشا و نکته‌آموز است.

تکامل و روایت

تکامل نظریه‌ای علمی است؛ بسیار علمی و پیچیده. در نگاه نخست چشم‌انداز تکامل با آفاق نگارش داستان که از تخیل مایه می‌گیرد، فاصله‌ها دارد؛ اما این چشم‌انداز که دانش بر اندیشه بشر می‌گشاید، او را به روایت این سرگذشت دور و دراز گرایان می‌کند؛ سرگذشتی که آن سوتر از تاریخ و حتی پیش از تاریخ آغاز می‌شود. از سویی دیگر تأمل در سیر تحول در این بازه

دراز‌آهنگ، شوق پیش‌بینی دگرگونی‌های پیش‌رو را در ذهن خیال‌اندیش آدمی می‌پرورد. از این گذشته باید توجه داشت داستان‌های علمی - تخیلی که پیش‌تر از آن‌ها یاد کردیم، به شدت تحت تأثیر اکتشافات و اختراعات روزافزون قرون اخیر بوده‌اند. سیطره روحیه علمی در اروپای سده هجدهم و نوزدهم نیز در گسترش این نوع ادبی نقشی بنیانی داشته است. در این میان نظریه تکامل و داروینیزم جایگاهی دیگر دارد و برخی از پژوهندگان داستان و روایت، از تأثیر فزون‌مایه داروین و فلسفه تکامل بر روایت بویژه رمان نوین سخن گفته‌اند. (Prickett, 2002: 27-30, Hayles, 2000: 1071-3, Jackson, 2000: 116) جورج لیواین خصوصاً بر این تأثیر در عصر ویکتوریا متمرکز شده است. البته او دامنه تأثیرات را بسیار نسبی ترسیم می‌کند. گاه آموزه‌های داروین نمودی روشن و مستقیم دارد و رمان‌نویس گویی به روایت‌نگاری نظریه تکامل دست می‌یازد. اما بخش گسترده‌تر و ژرف‌تر این تأثیر در پیوندهای پنهان‌تر و باریک‌تر است. (Levine, 1999: 84-118) او حتی فصلی را به پیوند دیکنز با داروین اختصاص داده است. (Ibid 119-152) اندیشه داروینی بر جنبش ادبی ناتورالیسم تأثیری انکارناپذیر داشت. (رک: فورست 1380: 26-24، سیدحسینی 1371: 405 و بسنجید با: فریدریش 1388: 7-706) بویژه رمان‌های امیل زولا نویسنده سرآمد ناتورالیست فرانسوی به صورت گسترده و ژرفی اندیشه‌های تکامل را بازتاب می‌دهند. او بر این پندار پای می‌فشرد که «رمان‌نویس می‌تواند با روح دترمینیسم علمی، در جنب و پایه‌پای زیست‌شناسان و پزشکان کار کند.» (پریستلی 1356: 291) از مشهورترین چهره‌های متأثر از نظریه اصل انواع باید از جک لندن یاد کرد. (زرین‌کوب 1369: 2: 532) این نظریه بر جریان‌های نقد ادبی نیز اثر نهاد. (همان 2: 466 و: ولک 1377/4 بخش اول: 99-97)

در میانه روایت‌هایی که به شیوه‌ای آشکار یا پنهان به اندیشه تکامل روی آورده‌اند، اندیشه دور و دراز نمونه‌ای درخشان است با آن که از جنبه‌های روایی بهره‌ملایم و اندکی برده است. شخصیت‌راوی طرح اجمالی فلسفه نشو و ارتقا را بهانه و زمینه‌ای می‌سازد تا از رهگذر آینده‌نگری سیر تکامل را به تربیت نوع بشر بکشاند. این معنی که بی‌سابقه می‌نماید، آرام آرام از میانه پرده دوم سر برمی‌زند و در پرده آخر آشکار می‌شود.

نقطه حساس روایت آن جاست که راوی کمال‌گرایانه به سیر تکامل بشر می‌نگرد و به پرسشی تعیین‌کننده می‌رسد: «این فکر پیشم آمد که چه دلیل می‌توان اقامه نمود بر این که سیر وجود در عالم صعود به پایان رسیده و انسان امروزی آخرین حلقه سلسله موجودات باشد؟»

(فروغی 1306: 41) این جاست که آماده جهش اصلی می‌شویم و از ترقی فن‌آوری انسانی به ترقی خود انسان روی می‌آوریم. راوی می‌گوید: پس از تأمل دریافتم، این گونه نیست. بل ماجرا واژگونه است: «نواقص وجود انسان امروزی را دلیل گرفتیم بر این که سیر تکامل هنوز راهی دراز در پیش دارد.» (همان 41) بدین سان تکامل کنونی که چه بسا در ابتدای سخن، نقطه فرجامین به نظر می‌رسید، خود نقطه آغاز و عزیمتی می‌شود برای سیری به سوی نادانسته و اسرارآمیز. این جاست که روایت باید از نیروی گره‌گشای خیال یاری گیرد. البته این خیال، ناسنجیده پرداخته نمی‌شود. بل در چارچوب شناخت از سیر درازآهنگ پیشین نوع بشر و جان داران دیگر شکل می‌گیرد. گمانه‌زنی‌هایی است که از انگاره تکامل الگو می‌گیرد:

«آن گاه قوه تخیل خویش را به کار انداختم تا ببینم، می‌توان دانست هرگاه سلوک در راه ارتقا کما فی السابِق مداومت یابد چنان که از بوزینه به انسان منتهی شده، در آینده از انسان به کجا خواهید رسید و وجود اکمل از انسان چه خواهد بود؟» (همان 41)

این پیش‌بینی که بخش عمده پرده دوم (آغاز) را شامل می‌شود. با اشاره و تکیه به نیروی تصرف آدمی در طبیعت آغاز نهاده می‌شود؛ نیرویی که از تمایزات اساسی انسان نسبت به جانداران است. راوی به تغذیه انسان توجه می‌کند و تلاش فزون‌مایه آدمی برای فراهم آوردن خوراک و هم‌چنین پیچیدگی و گستردگی ساز و کار بدن برای بهره‌گیری از غذا. به راستی چه مایه مشکلات جسمانی و نیز دشواری‌های اجتماعی پیرامون خوراک برای آدمی پدید می‌آید. اما راوی می‌پندارد با معجزه علم می‌توان داستان را دیگرگونه ساخت. دانش بشر پیوسته از ساز و کار بدن و نیز «حقیقت و ماهیت مواد غذائیه» بیش‌تر و بیش‌تر کشف می‌کند و چه بسا به روزی برسیم که بتوان تنها آن مواد لازمی که بدن نیاز دارد و مقداری است بسیار اندک‌تر از خوراک رایج روزانه به تن رسانیم؛ آن هم به دور از ساز و کار دست و پاگیر جویدن و بلعیدن و گوارش و دفع فضولات و جز آن و باز چه بسا در آینده ترقیات پیش‌بینی ناشدنی پزشکی بدان جا رسد که بخش‌های ناکارآمد بدن را حذف کنند؛ هر چند به همان واسطه ناکارآمدی اعضای چون حلق و شکم بر طبق قاعده ارتقا و تکامل، رفته رفته نحیف و منحل می‌شوند و تحلیل می‌روند. بدین سان بسیاری از بیماری‌های امروز در آن زمانه یک‌سر از میان می‌روند. زیرا سالبه به انتفای موضوع می‌شوند و البته سلاخی گسترده حیوانات، بیم خشک‌سالی و ترسالی و انواع گرفتاری‌های فراهم کردن غذا برای انبوه جامعه بشری از میان برمی‌خیزد (همان 49-43). مهم‌تر از همه آن که «چه بسیار از کشمکش‌ها و جدال و نزاع‌ها که لازمه مسکنت حالیه بشر

است از میان می‌رود و چه‌قدر انسان برای اعمال و افکار بهتر و عالی‌تر و لطیف‌تر فراغت می‌یابد و چه عوامل و نتایجی پیش مآید که امروز مخیله ما از درک آن عاجز است.» (همان 50) با این اشاره به ایجاد شرایط مناسب‌تر برای ترقی معنوی بشر پرده دوم پایان می‌گیرد.

در لحظه آخر در می‌یابیم این تحوّل جسمانی خود نقطه فرجام و سرمنزل مقصود نیست، بل گشایشی است به سوی افق ترقی اخلاقی و تکامل تربیتی نوع بشر؛ چیزی که در پرده انجام بدان توجه می‌شود. می‌توان از ساختار صوری روایت و بویژه گزینش عنوان‌ها دریافت که ترقی فن‌آورانه با همه شگفتی‌آفرینی و آسان‌سازی، یک درآمد به شمار می‌آید و تکامل زیست‌شناختی با تمام خیره‌گری و آرمان‌نشانی، یک آغاز دانسته می‌شود، برای جهشی دیگر و اصیل‌تر.

پرده آخر: تربیت؛ غایت تکامل

در سومین پرده، شخصیت راوی نخست بر سلسله اعصاب و مغز دست می‌گذارد. به راستی به یک پرده بالاتر از پرده پیشین می‌رسیم که سخن بر سر خوراک بود. پیچیدگی و شکوه مغز انسانی بزنگاه جریان تکامل تلقی می‌شود. راوی در این جا لحظه‌ای درنگ می‌کند. می‌گوید: از آغاز سخن «به هیچ وجه از خط علمی خارج نشده و به حکمت و عرفان نپرداخته‌ام و اگر خیال‌بافی کرده‌ام مبنی بر امور مسلم علمی بوده. اما حالا می‌خواهم قدری از آن شیوه تجاوز کرده یک نکته لطیف را تذکر دهم.» (همان 54) این نکته لطیف که جنبه‌ای اشرافی دارد، هم‌چنین زمینه‌ای را فراهم می‌سازد تا از این پس به حال و هوایی متفاوت برسیم. در این درنگ دیگر باره به مسأله خداوند و پیوند او با نظام عالم می‌رسیم. هر چند در ابتدای سخن از تکامل به مناقشات پیرامون هم‌راهی یا ناسازگاری این نظریه با خداپرستی اشاره شده بود، اما در این مقام گفتار رنگی طبیعی دارد و سخن درباره خداوند از دل اندیشه دور و دراز راوی سر برمی‌کشد:

«چون شخص رأی نشو و ارتقا را در نظر می‌گیرد، بی‌اختیار به این عقیده متمایل می‌شود که مدیر و مدبر عالم خلقت ترتیب این دستگاه شگفت را همانا برای آن داده که قوه تفکر و تعقل را ایجاد نماید و همواره آن را رو به کمال برد به عبارت اخیری مقصود از خلقت، ایجاد عقل و فکر است.» (همان 54) البته راوی بی‌درنگ به نظر منکران این تلقی نیز اشاره می‌کند که برخی سرگذشت تکاملی جان‌داران و بشر را چنین می‌نگرند که «برای عالم خلقت منظور و غایتی لازم نیست، قائل شویم. چه عیب دارد بگوییم طبیعت برحسب اتفاق این شکل پیش آورده است؟» (همان 55) راوی اشاره می‌کند که این مناقشهای عمیق و زنده است؛ چنان که

هنوز و سال‌ها پس از روزگار فروغی و نگارش رساله هم‌چنان این دو قرائت جانب‌دارانی دارد. راوی اما بر دو نکته باریک انگشت می‌نهد:

یکی آن که «اگر قائلین به علت‌غایی نتوانستند بر طبیعین غالب شوند، مغلوب هم نشده‌اند.» (همان 55) این تأملی دقیق است که در قلمرو الاهیات باید استدلال‌ات منکران خدا و مابعدالطبیعه را نیز سنجید و دانست که آیا به راستی ایمان و یقینی به الحاد و مدعیات منکران می‌آفریند. در این زمینه تردیدهایی هست. به نظر می‌رسد استدلال‌ات علیه الاهیات نیز در بسیاری موارد جنبه هیجانی و اقناعی دارد و جنبه اثباتی آن محل نزاع تواند بود.

نکته دیگر راوی آن‌که: به هر روی اگر جانب هر کدام از دو سوی ماجرا را بگیریم، یک حقیقت انکارناپذیر پیش روی ماست: «سیر وجود به سوی ترقی و بسط و تفصیل سلسله اعصاب و تکامل حس و قوه ادراک و تعقل و تفکر است.» (همان 55)

از این پس راوی تحول جسمانی پیش‌گفته در پرده آغاز را به یاد مخاطبان می‌آورد و آن را مقدمه‌ای برای این نتیجه قرار می‌دهد که این دگرذیسی چه بسا زمینه‌ای را فراهم آورد تا حتی حجم مغز انسان فزونی یابد و البته استعداد آن «برای درک حقایق و صحت فکر» فراتر رود. (همان 55-57) راوی به اثرپذیری ژرف مخاطبان از وصف افق فردای آرمانی اشاره می‌کند و می‌گوید: «از این کیفیت شوق و ذوقم افزوده، گرم شدم و گفتم هرچه باداباد پای جرأت را بالا گذاشته می‌گویم...» (همان 58) این تعامل عاطفی مخاطب و سخن‌گو، با آرمان تربیتی رساله کمال مناسبت را دارد. این تعامل از آن دست پیوندهاست که مولانا می‌گوید:

غیر نطق و غیر ایما و سجال صد هزاران ترجمان خیزد ز دل (مولانا 1/1375: 75)

زیرا در افق تربیت وجهه همّت راوی و قصه‌پرداز و سخن‌گو، تأثیر درونی‌ای است که مخاطب از گفتار می‌گیرد و آن آمادگی که برای دگرگونی می‌یابد. راوی در این جا با تکیه بر ترقیات تصورناپذیر دانش و فن در آینده و نیز تکامل سلسله اعصاب با دست‌یاری طبیعت و تدبیر آدمی، گمانی دیگر در می‌افکند: پیدایش حواسی تازه در انسان! «یعنی قوایی از طبیعت را که موجودات و به بعضی از آن‌ها از آثار خارجی پی برده‌ایم و امروزه قوه ادراک آن‌ها را نداریم، حس کنیم.» (همان 58) در پی این سخنان راوی برای باورپذیری این معنی مثال‌هایی از فن‌آوری نوین می‌زند؛ مانند الکتریسیته که در زمانی پیش از روزگار ما به تصور در نمی‌آمدند. با این همه پنداری چنین، بیش‌تر به آرمان‌های اشراقی عارفان شکل و شباهت می‌برد؛ از آن دست که کسانی چون مولانا در گزارش حالات نادر عارف در لحظه‌های مکاشفه بر زبان آورده‌اند؛

آرمان تبدیل حواس یا یگانگی حس‌ها یا سراپا چشم شدن یا پژمردن و فرومردن حواس ظاهر و پیدایی و بیداری حس‌های دیگر. (رک: توکلی 1377: 35-47)

سرانجام راوی سخن آخر را بر زبان می‌آورد و افقی از تکامل اخلاق و تربیت آدمی و جامعه انسانی را در نظر حاضران مجسم می‌سازد:

«حاصل این که در آن دوره انسان بدون واسطه آلات و ادوات از مسافات بعید و وراء حجب خواهد دید و خواهد شنید و تبادل افکار و ادراک مطالب خواهد کرد و نقل مکان و اعمال قوه خواهد نمود؛ به عبارت اخری مسافات و حجابات مختلفه که امروز بین مردم و میان آن‌ها و آرزوهای ایشان حائل است مرتفع، حوائج زشت و پست کنونی مفقود، نفوس با هم متحد، هوا و هوس‌های پوچ کودکانه امروزی متروک، عشق و محبت بی‌ریب و ریا، معرفت انسان به عالم خلقت کامل‌تر و تمتع او از آن بیش‌تر؛ مختصر قدمی به خدا نزدیک‌تر خواهد بود.» (فروغی 1306: 58-59)

بدین سان از سیر تکامل زیست‌شناختی که به پندار برخی در تعارض با خداباوری و حتی زیستن اخلاقی و بینش معنوی می‌نمود و نیز از زنجیره ترقی علمی و فن‌آورانه بشر که باز به گمان گروهی آن را باید گرفتاری و دردسر انسان عصرجدید به شمار آورد، سرانجام به چشم‌اندازی از تعالی معنوی و ترقی اخلاقی و تکامل تربیتی می‌رسیم. این لحظه که تأثر مخاطبان مجلس و چه بسا خوانندگان رساله را به نهایت می‌رساند، گوهری‌ترین نکته اندیشه دور و دراز را باز می‌گوید و آن قرار دادن سیر ترقی و تکامل، در افق تربیت است.

فروغی در سیر حکمت هنگامی که به انتقاداتی می‌پردازد که بر نظریه تکامل داروین وارد آورده‌اند، بر سر یکی درنگ می‌کند و آن را ایراد بزرگ می‌خواند: «بنا بر این رأی جنگ و جدال اقوام و ملل بلکه با اشخاص با یکدیگر امری طبیعی است و حق با کسی است که نیرومند است و مغلوب می‌شود...» (فروغی 1388: 677) از زمان داروین تا کنون مناقشه اخلاقی پیرامون نظریه او هم‌چنان ادامه دارد. در روزگاری نزدیک به او هاکسلی با «تکامل و اخلاق» (1893) و لزلی استفن با «علم اخلاق» (1882) دو نمونه نمایان چنین دغدغه و تأملی را روایت کرده‌اند. (بومر 1380: 735-741 و 722-730) هنوز آتش این چالش و تشویش فرو ننشسته است. (levine2008: 75) فروغی در ادامه با صداقت علمی و اخلاقی اعتراف می‌کند «این اشکال نظر به نتایج اخلاقی که دارد البته بسیار قابل توجه است و دفع آن آسان نیست.» (فروغی 1388: 677) او در پاسخ تنازع بقا را در قلمرو انسانی که به پندار او اقلیم تعقل است از

«اندیشه دور و دراز» پیش‌گام روایت پیش‌گویانه علمی در ایران

گونه‌های دیگر می‌انگارد. او تنازع بقای نوع بشر را «از راه علم و عقل و تعاون و تدبیر» می‌داند؛ «نه به نفاق و اختلاف و با چنگال و دندان مانند ببر و پلنگ و شیر یا آلات و ادواتی که جای‌گیر آن‌هاست.» (همان 678) مخصوصاً به نکته باریکی توجه می‌دهد که داروین در همین زمینه می‌گوید:

«و اما راجع به ملاحظات اخلاقی، داروین خود می‌گوید: بزرگ‌ترین کمالی که موجودات جان‌دار در سیر تحولی و تکاملی به آن رسیده‌اند، پیدایش عواطف قلبی است که در انسان به وجود آمده است و اگر انسان می‌خواهد حیوان نباشد، باید این عواطف را که عبارت از رحم و مروت و کرم و شجاعت و نوع‌پرستی و غیرخواهی است، بی‌برورد و در عین حال کوشش در راه حیات و بقا هم با رعایت مقتضیات انسانیت بالطبع جریان خواهد داشت؛ بلکه مجاهده اخلاقی خود در مرحله انسانیت همان کوشش برای حیات است؛ به عبارت دیگر کوشش برای بقا و حیات در انسان به صورت مجاهده اخلاقی باید باشد و خواهد بود.» (همان 679) این قرائت اخلاقی نظریه تکامل همان آهنگی را به گوش می‌رساند که در پایان اندیشه دور و دراز می‌شنویم. بی‌گمان این نگاه در ایران پیشینه‌ای ندارد. در سیر حکمت پس از داروین سخن از هربرت اسپنسر می‌رود و در گزارش آموزه‌های او به این نکته اشاره می‌شود که «این تحول و سیر تکاملی شامل احوال روحانی موجودات نیز هست که برای این که ارتباط موجود جان‌دار با عالم بیرونی همواره بهتر و بیش‌تر شود پیوسته اعضای مربوط به مدارک و مشاعر جان‌داران طول و تفصیل می‌یابد و پایه و مایه ادراک و شعورش افزون می‌شود و از ادراک بسیار ضعیف حیوانات پست از قبیل صدف و اسفنج و کرم که حتی حواس ظاهر را هم تمام ندارند تا فکر عمیق فیلسوفان نوع بشر که در چگونگی زمان و مکان بحث می‌کند و پی به علت و معلول می‌برد و قیاسات عقلی ترتیب می‌دهد، چون درست‌بنگاری یک رشته مسلسل واحد از درجات و مراتب شعور است و احساسات قلبی و فطریات خلقی و تمایلات و ارادات انسانی نیز همین حال را دارد.» (همان 689-690) پیوند این گفتار و نگاه با آن چه بویژه در همین قسمت «انجام» در رساله آمده بی‌نیاز از هرگونه یادآوری است.

اندیشه تربیت که به راستی باید آن را گوهر اندیشه دور و دراز به شمار آورد و چنان که دیدیم حتی در فهم و تبیین فروغی از نظریه تکامل جایگاهی بنیانی و نهایی دارد، با شخصیت او سخت‌گیرانه خورده است. او در مقام نظر و عمل پیوسته دغدغه تربیت داشت. در گفتاری که به گرفتاری‌های ایران می‌پردازد، می‌گوید: «اگر بپرسید چه باید کرد و چاره چیست؟ بی‌تأمل عرض می‌کنم باید ملت را تربیت کرد.» (فروغی 2/1387: 69) فروغی از خاندانی بود که با تعلیم و

تربیت پیوستگی داشت. پدرش محمدحسین فروغی از شکل‌دهندگان دبیرستان و دانشگاه در ایران به شمار می‌آید. او از نخستین چهره‌هایی است که در تألیف و ترجمه کتاب‌های درسی نوین نقشی راه‌گشا داشت. محمدعلی به همراه برادرش ابوالحسن از روزگار جوانی در این مسیر افتادند و با پدر در فراهم آوردن کتب درسی و ترجمه متون فرنگی و بویژه نشر روزنامه‌ای با عنوان معنادار «تربیت» هم‌کاری داشتند. روزنامه‌ای که سرآمد روزنامه‌های عصر خود از لحاظ فرهیختگی و توجه جدی به تربیت اجتماعی بود. برادر فروغی نیز که بنیان‌گذار دانش‌سرای عالی در ایران به شمار می‌رود، مجله «فروغ تربیت» را منتشر می‌ساخت. [10]

یک نکته باریک در مورد رساله، لحن معلمی و شیوه بیان سراسر است و روشن و ملموس آن است؛ شیوه‌ای که در گفتار سقراط نیز یافتنی است. در رساله حتی طنین ملایم آموزه‌ای اجتماعی حس می‌شود که چه خوب است، موضوع گفت‌وگو در مهمانی‌ها و ملاقات‌های دوستانه از این دست سخنان و اندیشه‌ها باشد. هم‌چنین به ادب و آیین گفت‌وگو توجه ظریفی شده است. شخصیت راوی صبر و حوصله بسیار دارد و آرام آرام منکران مدعی را به پذیرش اندیشه سنجیده راه‌نمون می‌شود. در جایی در میانه نزاع‌ها صاحب‌خانه می‌گوید: «خوش‌صحبتی را نباید به جایی رسانید که منجر به نزاع شود.» (فروغی 1306: 40) فروغی خوش‌خویی را از اصول «آیین سخن‌وری» به شمار می‌آورد. به پندار او مخاطبان باید خطیب را «مهربان و باگذشت و کوچک‌دل و بزرگ‌منش و پرحوصله ... ببینند.» (فروغی 1368: 22) در یادداشت آغاز رساله سه اشاره درباره هدف نگارش آن آمده است که هر سه بر دغدغه تربیتی نگارنده گواهی می‌دهند:

نخست این که: «مقصود من از نگارش این سطور فقط تفریح خاطر جوانان و برانگیختن ایشان به تفکر بوده است.» (همان 271) همراه کردن «تفریح خاطر» با مقوله جدی انگیزش جوانان به تفکر، بی‌چیزی نیست. (رک: جهان‌نگلو 1380: 38) فروغی در این رساله خواسته نکات دقیق علمی و تأملات عمیق فلسفی را به شیوه‌ای جذاب و داستانی و به دور از پیچیدگی روایت کند. گاه حتی آن را به چاشنی مطایبه و شوخ‌طبعی می‌آمیزد. در نامه‌ای که فروغی به میرزا یحیی خان اعتمادالدوله قراگزلو نگاشته، زمانی که وزارت معارف را به اعتمادالدوله سپرده‌اند (1306)، به کاستی‌های نظام تعلیم و تربیت کشور اشاره می‌کند؛ نظامی که فروغی زیر و بم آن را به نیکویی می‌شناخت. اتفاقاً این نامه در ترکیه نوشته شده؛ زمانی پس از نگارش اندیشه دور و دراز. در نامه اشاره روشن‌گری به کتاب‌های آموزشی کودکان هست؛ این که باید تربیت اخلاقی

در آن‌ها غیرمستقیم باشد. در این جا فروغی مطلبی می‌آورد که شاید به روشن کردن مقصود او از «تفریح خاطر» یاری برساند: «کودکان کتاب را برای تفریح خاطر باید بخوانند، نه برای استفاده. بلکه غالباً جوانان و پیران هم این احتیاج را دارند.» (فروغی 1391: 111) در می‌یابیم این که گفتار تأمل‌برانگیز و نکته‌آموز باید خاطر مخاطب را مفرح سازد، یکی از نکات تربیتی مورد توجه فروغی بوده است.

اشاره دوم توجهی است که نویسنده به مساعی دانشمندانی می‌کند که سنت و زمینه چنین تأملاتی را پرورده‌اند. او نشر کتاب را بهانه‌ای برای شرکت در جشن صدمین سال تولد مارسلن برتلو (Marcelin Barthelot) می‌خواند. چنان که می‌دانیم فروغی در آن زمان در ایران نبوده و این که می‌گوید «از نشاط و سرور مردمان قدردان» در این جشن «ذوقی پیدا کردم»، شاید بویژه اشاره‌ای باشد به جشنی که به مناسبت صدمین سال تولد شیمی‌دان مشهور فرانسوی در ایران هم‌زمان با جشن‌هایی در کشورهای گوناگون جهان برگزار شد. این مجلس در روز شنبه ششم آبان سال 1306 در سالن بزرگ وزارت معارف به ریاست پیرنیا رئیس مجلس ملی برپا شد. (رک: [مجله] تعلیم و تربیت 1306: 396-420) [11] بدین سان می‌توان دریافت رساله در زمانی نزدیک به این تاریخ منتشر شده است. چنین جشن باشکوهی در آن روزگار باید یکی از اقدامات آغازگرانه برای شناساندن ارج و جایگاه دانش و دانشمند به شمار آید.

اما سومین اشاره یادداشت نخستین که آخرین سطور آن را تشکیل می‌دهد:

«بالاخره این رساله را هدیه می‌کنم به بانوانی که بر حسب ذوق و شور طبیعی و معلومات کسبی، ذهن صافی ایشان را راغب خواندن این نوع تحریرات می‌تواند باشد.» (فروغی 1306: 27) در متن رساله نیز حضور زنان نمایان است و جدی‌ترین مواجهه شخصیت راوی با مخاطبان در مورد یکی از خانم‌هاست. هرچند خانم زمانی، از این اندیشه‌ها برافروخته می‌شود و لحظه‌ای دیگر با ظرافت به راوی می‌گوید: من با شما قهرم؛ اما در سرانجام کار هنگامی که راوی پس از آخرین سخنان سر بلند می‌کند، می‌بیند: «خانم‌ها اشک در چهره دارند.» (همان 59) گفتگوی راوی با همان خانم پی‌گفتاری تأمل‌برانگیز بر گفتار پایان‌گرفته، می‌افزاید:

«به آن که همواره مدعی من می‌شد، گفتم: خانم عزیز از قدیم‌الایام گفته‌اند: شرف انسان به اصل و نسب نیست. شما در آغاز این گفتگوها دل‌تنگ بودید که بنا به فلسفه تکامل آدمیزاد با بوزینه خویشی پیدا می‌کند. امیدوارم اکنون که دیدید بشر چگونه قادر است خود را از حیوانات دور و به عالم انسانیت حقیقی نزدیک کند و در این خط سیر می‌نماید، تسلی یافته از دل‌تنگی

بیرون آمده باشید. خانم ... گفت: بی‌ادبی و تنگ‌ظرفی که از من ظاهر شد، معذور دارید. اکنون می‌خواهم از شما تشکر کنم که امروز افق تازه‌ی وسیعی پیش‌نظرم باز کردید. کاملاً به فلسفه‌ی نشو و ارتقا معتقد شدم و به معنی انسانیت پی‌بردم و برقی از معرفت خدا و حقیقت نیز به چشمم درخشید.» (همان 59)

باید توجه داشت که در آن روزگار یکی از جنبه‌های حسّاس و ملموس تربیت اجتماعی دگرگون ساختن جایگاه زنان در جامعه بود. چه دشواری‌ها که کارگزاران تعلیم و تربیت نسل فروغی و نسل پدر فروغی برای فراهم آوردن شرایط تحصیل برای دختران به جان نخریدند! به نظر می‌آید فروغی در مساهمت دادن زنان در این بزم اندیشه، باز دغدغه‌ای تربیتی داشته است؛ آن هم در زمانه‌ای که زنان به مذاکرات مردانه حتی در مهمانی‌های خانوادگی راه نداشته‌اند. فروغی از نقش بنیانی راه یافتن زنان به افق تعلیم و تربیت، در تعالی جامعه آگاهی داشت. (رک: فروغی [محمود] 1387: 29)

در سطرهای پایانی رساله صاحب‌خانه پس از سپاس‌گزاری از شخصیت راوی که اندیشه‌هایش را با آن‌ها در میان نهاده می‌گوید: «امّا بدانید که یک حسرت بزرگ هم به دل ما گذاشتید ... این که چنین عوالم و مقامات برای بشر در امکان است و ما از آن محرومیم.» این پرسش اصیل در خاطر می‌آید که به راستی آن موقعیت نیامده و درنیافته، چه نسبتی با ما دارد؟ یعنی تنها حسرت و دور از دسترس‌اش باید مایه تأسّف یا سستی ما شود؟ در آخرین سطور رساله امّا راوی واپسین نکته را در کار می‌کند: «گفتم می‌دانید این حسرت به چه تخفیف تواند یافت؟ ... به این که شخص بتواند بگوید من در مساعی که انسان برای رسیدن به آن مقامات می‌کند، شرکت کرده‌ام.» (همان 60) در این جا به یک تلقی تکاملی از تربیت می‌رسیم. آدمی افق مسؤولیت اخلاقی و دیگرگزینی و حتی معناجویی و آرمان‌خواهی را از محدوده خود و حتی زمانه و جامعه‌اش بسی فراتر می‌بیند. پویه نوع بشر در درازنای هزاره‌ها برای او معنا و اهمیت می‌یابد. از این رهگذر آدمی از تنگنای خویشتن و محدوده جغرافیایی و تاریخی‌اش در می‌گذرد و به دریافتی دیگر از معنای هستی و زندگی می‌رسد. این شاید والاترین مرتبه در تلقی تربیتی از زندگی بشر باشد. شوق تلاش برای پایه نهادن روزگاری بس دورتر از ما که از جهان آرمانی ما نشان دارد؛ تلاش برای فراتر بردن افق تربیت در سال‌های بس دور. آیا همّت و شرافتی بالاتر از این می‌توان تصور کرد؟ تلاشی که حتی می‌تواند مرگ و نیستی را به بازی می‌گیرد. فروغی در یادداشت‌های روزگار جوانی‌اش جایی از یک حسرت سخن می‌گوید؛ درست

همان آرزویی که در واپسین سطرهای رساله پیداست، پنداری همین حسرت و تشنگی است که آن اندیشه‌های دور و دراز را پرورده است:

«... هر وقت بنای مردن شود، برای امور دنیوی شخصی و نفسانی متأسف و متحسّر نخواهم بود. فقط حسرتی که خواهم داشت، این است که پی به حقیقت دنیا نبردیم و معنی طبیعت و خلقت را نفهمیدیم.» (فروغی 1390: 80)

نتیجه‌گیری

جایگاه راستین و سزاوار رساله «اندیشه دور و دراز» در تاریخ ادبیات نوین ایران شناخته نشده است. این روایت داستانی که شیوه‌ای پیش‌گویانه دارد و به داستان‌های علمی - تخیلی می‌ماند، بی‌گمان در روزگار خود بی‌همتا است. پیش‌بینی دقیق پیشرفت‌های فن‌آورانه در قسمت درآمد به راستی شگفت‌انگیز است. اما بخش اصلی تر رساله که به طرح نظریه تکامل و گمانه‌زنی در زمینه امتداد مسیر این تحولات در آینده‌های دور است، بسی نوآیین می‌نماید و در ایران مطلقاً بی‌سابقه است. حتی بعید به نظر می‌رسد که در روایت‌های ملل دیگر همانندی داشته باشد. اشاره روشن‌گر به آرای داروین و توضیح درباره مناقشات مذهبی پیرامون آن، رساله را در جایگاه نخستین معرفی‌های متین این نظریه قرار می‌دهد. نکته دیگر قرار دادن افق ترقی فن‌آورانه و تکامل زیست‌شناختی در چشم‌انداز اخلاق و تربیت است. همین نکته رساله را از انبوه نگاشته‌های نوع ادبی داستان علمی - تخیلی متمایز می‌سازد.

در مجموع این نگاشته را می‌توان اثری یکه در نوع خود به شمار آورد. در قلمرو تاریخ ادب معاصر برای نگارنده آن در کنار تصحیح متن، ترجمه استادانه متون از زبان‌های فرنگی و تازی به فارسی، گفتارهای تأمل‌برانگیز درباره زبان فارسی و ساز و کار فرهنگستان، ملاحظات نقادانه، تلاش برای شناساندن جایگاه ملی چهار شاعر بزرگ ایران بویژه فردوسی، باید به جنبه‌ای مغفول‌مانده نیز توجه کرد: آفرینش ادبی و روایت‌گری در نوعی خاص و بی‌سابقه. سهم او در گستره داستان‌پردازی معاصر شاید کوچک باشد، اما کم‌فروغ نیست!

یادداشت‌ها:

1. مشخصات نشر نخست چنین است:

اندیشه دور و دراز، نگارش م-ع-ف-ذکاءالملک، جزء اول، 1306 هجری شمسی، استانبول، آمدی مطبعه‌سی متن رساله در ایران در مجموعه «مقالات فروغی» نقل شده است:

مقالات فروغی، به کوشش حبیب یغمایی، تهران: نشر یغما، 1352، ج 1/ص 60-26
این مجموعه مقالات عیناً با همراه کردن «مقالات فروغی درباره شاهنامه و فردوسی» توسط انتشارات توس سه بار تجدید چاپ شده است (چاپ سوم 1387)؛ اما با حذف نام یغمایی و آوردن نام ناشر! ارجاعات متن به همین طبع در دسترس تر است.

متن کامل رساله در این کتاب نیز یافتنی است:

محمدعلی فروغی و ساختارهای نوین مدنی، علی‌اصغر حق‌دار، تهران: نشر کویر، 1384، ص 140-103

2. محمدعلی فروغی در کنار علی‌اکبر داور و متین دفتری و منصورالسلطنه عدل یکی از ارکان اربعه بنیان‌گذار حقوق در ایران به شمار می‌آید. دو «رساله حقوق اساسی یا آداب مشروطیت دول» را در سال 1325 ق منتشر کرد که از نخستین نگاهشده‌های جدی در این زمینه است. او هم‌چنین در شمار پدران رشته «علوم سیاسی» دانشگاهی به شمار آید. اساساً او و خانواده‌اش (به همراه پدرش محمدحسین و برادرش ابوالحسن) از اصلی‌ترین چهره‌های شکل‌دهنده نظام دانشگاهی ایرانند. فروغی هم‌چنین نخستین کتاب اقتصاد را در ایران پدید آورد: «اصول علم ثروت ملل» (1323 ق). کتاب «سیر حکمت در اروپا» را باید به‌حق اولین اقدام جدی و تأثیرگذار در معرفی روشمند و روشن فلسفه مغرب‌زمین به شمار آورد. فروغی هم‌چنین نخستین گزارنده گفتگوهای افلاتون به فارسی است. جدی‌ترین کتاب در زمینه هنر خطابه و سخن‌وری نیز از اوست: «آیین سخن‌وری». فروغی در تدوین نخستین کتاب‌های درسی برای دبیرستان و دانشگاه نقشی راه‌گشا داشت؛ او در زمینه‌های گونه‌گونی چون تاریخ، ادبیات، فیزیک و شیمی کتاب‌های آموزشی نوشته است. تأمل جدی و سنجیده درباره زبان فارسی، واژه‌گزینی و فرهنگستان نیز با او آغاز می‌شود. همین طور او در معرفی اهمیت موزه و آثار ملی و جنبه‌های ملی ادب فارسی پیش‌گام است. از این‌ها گذشته با ترجمه سه فن از فنون شفاهی ابن سینا در گزارش و شناساندن حکمت ایرانی سهمی اساسی دارد. کوشش‌های او در تصحیح و معرفی متون ادب فارسی بویژه کلیات سعدی نیازی به یادآوری ندارد. فروغی هم‌چنین با تئاتر آشنا بود. سه نمایش‌نامه از مولیر را ترجمه کرد. برخی از آثار داستانی فرنگی را از روزگار جوانی ترجمه می‌کرد و به پدر در نشر مجله دوران‌ساز تربیت یاری می‌رساند. او با موسیقی آشنا بود. (فروغی 1390: 37) چندی هم از کمال‌الملک تعلیم نقاشی گرفت. (همان 427 و 448 و: عاقلی 1367: 242) اما در قلمرو سیاست شاید درباره کم‌تر شخصیتی چون فروغی آرای این مایه متناقض وجود داشته است. او را از خیانت‌پیشه‌ای میهن‌فروش و غرب‌زده تا یک ایرانی تمام‌عیار و سرآمد وطن‌پرستان عصر و دانشورترین و فرزانه‌ترین سیاست‌گزار، تصویر کرده‌اند. برای نمونه ستاینندگان او بنگرید به: مینوسی 1346: 1 و همو: 1351: 534-550 و یغمایی 1328: 339-351 و همو: 1341: 567-574 و همو: 1350: 686-702 و صدیق 1350: 661-667 و رعدی آذرخشی 1350: 667-674 و صفایی 1347: 521-568/2 و از میان آنان که بر او تاخته‌اند: مهدی‌نیا 1371: 9-13 و کتیرایی 1347: 129-139 و مؤسسه فرهنگی قدر ولایت 1374: 81-39 و بهار 1380: 2/513

3. درباره عضویت ایران در جامعه ملل و نقش فروغی رک: زندفرد 1377: 204-200

4. فروغی همسرش را در جوانی از دست می‌دهد و تا پایان عمر دیگر ازدواج نمی‌کند. (عاقلی 1367: 29)

5. مجموعه این ترجمه‌ها و نیز متن بازنگری شده سخن‌رانی‌ها در کتابی با نام حکمت سقراط و افلاتون در دو

- مجله گرد آمده است. این دو جلد به همراه دوره سه جلدی سیر حکمت در اروپا در یک مجلد در دسترس است: سیر حکمت در اروپا و حکمت سقراط و افلاتون، محمدعلی فروغی، نشر هرمس، چاپ دوم، 1388
6. فروغی از روزگار جوانی با نمایش آشنایی و سروکار داشت. (رک: فروغی، یادداشت‌ها 1390: 75، 80 و 110) در فرنگ نیز به تماشای نمایش و اپرا می‌رفت. (رک: فروغی 1341: 171 و همو 1394 در صفحات متعدد از جمله: 12، 48، 55، 65، 77، 168، 217) در جریان برگزاری هزاره فردوسی به سال 1313 که فروغی در مقام نخست‌وزیر از اصلی‌ترین حامیان و گردانندگان آن بود، نمایش‌هایی هم بر پایه داستان‌های شاهنامه بر روی صحنه آمد؛ از جمله عبدالحسین نوشین بر پایه داستان زال و رودابه اپرتی فراهم آورد. آراد هوانسیان بازیگر نقش زال می‌نویسد: «مرحوم رئیس‌الوزرا چند بار به منزل غلام‌حسین مین‌باشیان تشریف آوردند و شخصاً در انتخاب نمایش‌نامه نظارت کردند.» (رک: باستانی پاریزی 1383: 616) فروغی هم‌چنین با هم‌راهی فرزین و مینوی نمایش‌نامه رستم و سهراب را بر پایه ابیات شاهنامه برای اجرا در همان جشن تنظیم کرد و این نمایش را نوشین به صحنه برد و مینوی در آن نقش شاه‌سمنگان را بازی کرد. (فنائیان 1386: 62) باید یادآوری کرد ابوالحسن فروغی برادر کوچک‌تر او دستی در نمایش‌نامه‌نویسی داشت. او نمایش منظوم شیدوش و ناهید یا عشق و مردانگی و نیز دوست مردم و کرکید را در کارنامه دارد. نمایش‌نامه نخست که مشهورتر است، بر وزن و شیوه شاهنامه سروده شده و در سال 1335 ق منتشر شده است. (ملک‌پور 1363: 8-244 و آرن پور 1372: 315)
7. حتی پیش از طرح نظریه تکامل همسانی انسان با میمون چنین پنداری را به ذهن شاعران می‌آورد. ببیدل دهلوی در سرزمینی که بوزینه بر سر مر کوی و برزن دیده می‌شود، با لحنی فلسفی‌وار می‌گوید:
- هیچ شکلی بی‌هیولی قابل صورت نشد آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود (ببیدل 1341: 692)
- نکته جذاب این جاست که نیچریه نیز در هندوستان نگاشته شده است.
8. نکته درخور توجه این که در گفتار او به گونه‌ای اندیشه تکامل با زبان حکمت ایرانی-اسلامی پیوند می‌خورد؛ او حتی آغازگر این اندیشه را ابن طفیل اندلسی معرفی می‌کند. (آدمیت 1357: 96)
9. از این کتاب دو تحریر در دست است. نخست با عنوان فن سماع طبیعی (چاپ نخست 1316 / چاپ سوم 1361) که ترجمه یک فن از کتاب شفا است. دیگر با عنوان فنون سماع طبیعی که علاوه بر فن پیشین، دو فن آسمان و جهان و نیز کون و فساد را به همراه دارد. (چاپ اول 1319 / چاپ دوم 1366) توضیحات کتاب دوم در پای صفحات آمده و فشرده‌تر است. اما کتاب نخستین توضیحات مفصل‌تری را در پایان دارد.
10. ملک‌الشعراء بهار در ستایش این مجله شعری سروده و «فروغ تربیت» را با ایهامی باریک در مقطع آن آورده است. (رک: بهار 1380: 6-435) درباره ابوالحسن فروغی و نقش او در ساز و کار تعلیم و تربیت نوین ایران بنگرید به: نجم‌آبادی 1372: 68-58 و یغمایی 1389: 26-22 و در میان نگاشته‌های خود او بویژه بنگرید به: «هم تعلیم ابتدایی هم معارف عالی» (1305)
11. در گزارش مجله تعلیم و تربیت آمده که در این مراسم ولی‌الله نصر به تفصیل درباره برتلو سخن گفته و در پایان با «فانوس سحری» فیلمی مستند درباره دانشمند فرانسوی نمایش داده‌اند.

منابع

- آدمیت، فریدون 1385 اندیشه ترقی، چاپ سوم، تهران: خوارزمی
- _____ 1357 اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، چاپ دوم، تهران: پیام
- آربن‌پور، یحیی 1372 از صبا تا نیمه، ج 2، چاپ پنجم، تهران: زوار
- ابن سینا 1361 فن سماع طبیعی، ترجمه محمدعلی فروغی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر
- _____ 1366 فنون سماع طبیعی، ترجمه محمدعلی فروغی، چاپ دوم، تهران: نشر نو
- احمدی، بابک 1374 حقیقت و زیبایی، تهران: مرکز
- اسدآبادی، سید جمال‌الدین 1298 قی [تاریخ مقدمه]، نیچریه یا مادگیری، قم: دفتر انتشارات اسلامی
- اعلم، جلال‌الدین [تصحیح و تحشیه] 1387 سیر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی، چاپ پنجم، تهران: نیلوفر
- افشار، ایرج 1330 [معرفی] «کتاب جانورنامه»، مجله آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)، س 25، ش 3، مرداد
- افشین وفایی، محمد 1393 «معرفی و نقد کتاب زندگی و زمانه فروغی»، بخارا، شماره 101، مرداد و شهریور
- انتظام، نصرالله 1371 خاطرات، به کوشش محمدرضا عباسی و بهروز طیرانی، تهران: سازمان اسناد ملی ایران
- انصاری کاشانی، میرزا تقی‌خان 1287 قی، جانورنامه، دست‌نویس محفوظ در کتابخانه مجلس، به شماره 10-33341
- _____ 1393 سفرنامه تفلیس به انضمام نخستین رساله در تعلیم و تربیت جدید، به کوشش فرامرز معتمد دزفولی، تهران: نشر تاریخ ایران
- باربور، ایان 1362 علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم 1383 شاهنامه آخرش خوش است، چاپ ششم، تهران: نشر علم
- براه تیم م. 1390 چارلز داروین، ترجمه محمدرضا توکلی صابری، تهران: مازیار
- بزرگمهر، منوچهر [مترجم مجموعه مقاله] 1362 فلسفه نظری، ج 2، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی
- بلوش، ویبرت 1369 سفرنامه بلوش، ترجمه کیکاوس جهاننداری، چاپ دوم، تهران: خوارزمی
- بومر، فرانکلین لوفان 1380 جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران
- بهار، محمدتقی 1380 دیوان، ج 2، به اهتمام چهرداد بهار، تهران: توس
- _____ 1375 سبک‌شناسی، ج 3، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر
- بهزاد، محمود 1356 داروین‌سیسم و تکامل، چاپ هشتم، تهران: کتاب‌های جیبی
- بیدل دهلوی 1341 دیوان، به کوشش خال محمد خسته و خلیل‌الله خلیلی، ج 1، کابل: یوهنی مطبعه اسد
- بیر، جیلین 1379 رمانس، ترجمه سودابه دقیقی، تهران: مرکز
- پهلوان، چنگیز 1383 ریشه‌های تجدد، تهران: قطره
- پرستلی، جی.بی 1356 سیری در ادبیات غرب، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر
- تعلیم و تربیت [مجله] 1306 «جشن صدمین سال تولد مارسلن برتلو در ایران»، س 1، ش 31-30، مهر و آبان
- توکلی، حمیدرضا 1389 از اشارت‌های دریا: بوطیقای روایت در مثنوی، تهران: مروارید
- _____ 1377 «حس آمیزی و جانشینی حواس در مثنوی»، فصل‌نامه هنر، ش 38، زمستان

- جعفری، مسعود 1386 سیر رمانتیسیم در ایران: از مشروطه تا نیمه، تهران: مرکز
- جهانگل، رامین 1380 «عقلانیت و مدرنیته در ندرشته‌های محمدعلی فروغی»، ایران‌نامه، س 20، ش 1، زمستان
- حقدار، علی‌اصغر 1384 محمدعلی فروغی و ساختارهای نوین مدنی، تهران: کویر
- خالقی مطلق، جلال 1386 «پیش‌گفتار» بر ترجمه ایرانیات در کتاب بزم فرزندان اثناسیاس، تهران: مرکز
دائرة المعارف بزرگ اسلامی
- خانلری، زهرا 1375 فرهنگ ادبیات جهان، تهران: خوارزمی
- داروین، چارلز 1318 بنیاد انواع، ترجمه [ی ناتمام] عباس شوقی، تهران: ابن سینا
- _____ 1357 منشأ انواع، ترجمه نورالدین فرهیخته، تهران: شبگیر
- دیویس، مریل وین 1387 داروین و بنیادگرایی مسیحی، ترجمه شعله آذر، چاپ دوم، تهران: چشمه
- ردعی آذرخشی، غلام‌علی 1350 «سخنان ردعی آذرخشی» [درباره فروغی]، راهنمای کتاب، س 14، ش 12-9،
آذر-اسفند
- زرین کوب، عبدالحسین 1376 حکایت هم‌چنان باقی، تهران: سخن
- _____ 1369 نقد ادبی، ج 2 چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر
- زندفر، فریدون 1377 ایران و جامعه ملل، تهران: شیرازه
- سپهران، کامران 1388 تئاتر کراسی در عصر مشروطه، تهران: نیلوفر
- سحابی، یدالله 1351 قرآن مجید تکامل و خلقت انسان، تهران: رسالت قلم
- سیدحسینی، رضا 1371 مکتب‌های ادبی، ج 1، چاپ دهم، تهران: نگاه
- شفیع کدکنی، محمدرضا 1359 ادوار شعر فارسی: از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران: توس
- _____ 1390 با چراغ و آینه: در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران، تهران: سخن
- صدرهاشمی، محمد 1363 تاریخ و جراید و مجلات ایران، ج 2 چاپ دوم، اصفهان: کمال
- صدیق، عیسی 1350 «سخنان عیسی صدیق» [درباره فروغی]، راهنمای کتاب، س 14، ش 9-12، آذر-اسفند
- صفایی، ابراهیم 1347 رهبران مشروطه، ج 2 تهران: جاویدان
- طالبوف، عبدالرحیم 1356 کتاب احمد، چاپ دوم، تهران: شبگیر
- عاقلی، باقر 1367 ذکاءالملک فروغی و شهریور 1320، تهران: سخن و علمی
- عشقی (میرزاده) 1373 کلیات، به کوشش سید هادی حائری کورش، تهران: جاویدان
- فریدریش، ورنر و دیوید هنری ملون 1388 چشم‌انداز ادبیات تطبیقی غرب، ترجمه نسرین پروینی، تهران: سخن
- فروغی، ابوالحسن 1305 «هم‌تعلیم ابتدایی هم‌معارف عالیه»، مجله آینده، س 1، ش 11-9
- فروغی، محسن 1341 «یادی از محمد قزوینی»، مجله یغما، س 15، ش 4، تیر 1341
- فروغی، محمود 1387 خاطرات، تهران: صفحه سفید
- فروغی، محمدعلی 1368 آیین سخنوری، چاپ دوم، تهران: زوآر
- _____ 1387 اصول علم ثروت ملل، با مقدمه حسین عظیمی، تهران: فرزندان روز
- _____ 1390 سیاست‌نامه ذکاءالملک، به اهتمام ایرج افشار و هرمز همایون‌پور، چاپ دوم، تهران: کتاب روشن

- _____ 1320 سیر حکمت در اروپا، ج 3، تهران: چاپ‌خانه بانک ملی ایران
- _____ 1388 سیر حکمت در اروپا و حکمت سقراط و افلاتون، چاپ دوم، تهران: هرمس
- _____ 1387 مقالات فروغی، ج 1: چاپ سوم، ج 2: چاپ دوم، تهران: توس
- _____ 1390 یادداشت‌های روزانه، به کوشش ایرج افشار، تهران: کتابخانه مجلس و نشر علم
- _____ 1394 یادداشت‌های روزانه از سفر کنفرانس صلح پاریس، به کوشش محمد افشین وقایی و پژمان فیروزبخش، تهران: سخن
- _____ 1306 «اندیشه دور و دراز»، استانبول، آمدی مطبعه‌سی [منقول در مقالات فروغی 1387، ج 1]
- _____ 1322 «مقام فردوسی و اهمیت شاهنامه»، هزاره فردوسی، تهران: وزارت فرهنگ
- _____ 1391 «همه سنگ معارف را به سینه می‌زنند...!»، نگاه نو، س 22، ش 96، زمستان
- _____ 1386 هنر نمایش در ایران، تهران: دانشگاه تهران
- _____ فورست، لیلیان و پیتر اسکرین 1380 ناتورالیسم، ترجمه حسن افشار، چاپ سوم، تهران: مرکز
- _____ قائد، محمد 1380 عشقی: سیمای نجیب یک آثارشبیست، چاپ دوم، تهران: طرح نو
- _____ کاتینگهام، جان 1393 معنای زندگی، ترجمه امیرعباس علی‌زمانی و مریم دریانی اصل، تهران: حکمت
- _____ کاظم‌خان و محمدعلی فروغی [مترجمان] 1318، کتاب مستطاب چرا به این جهت: در صحبت ساده طبیعی و هیئت، تهران: شرکت طبع کتب
- _____ کامشاد، حسن 1384 پایه‌گذاران نثر جدید فارسی، تهران: نی
- _____ کتیرایی، محمود 1347 فراماسونری در ایران، تهران: اقبال
- _____ کیوییت، دان 1376 دریای ایمان، ترجمه حسن کامشاد، تهران: طرح نو
- _____ مجتهدی، کریم 1379 آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
- _____ ملک‌پور، جمشید 1363 ادبیات نمایشی در ایران، ج 2، تهران: توس
- _____ ملکم‌خان، ناظم‌الدوله (میرزا) 1381 رساله‌ها، گردآوری و مقدمه حاجت‌الله اصیل، تهران: نی
- _____ قدر ولایت 1374 تاریخ تهاجم فرهنگی غرب، ج 3: محمدعلی فروغی، تهران: قدر ولایت
- _____ جلال‌الدین محمد 1375 مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد نیکلسن، تهران: توس [افست از چاپ لیدن]
- _____ مولیر سه نمایش‌نامه، ترجمه و اقتباس محمدعلی فروغی، تهران: یغما
- _____ مهدی‌نیا، جعفر 1371 زندگی سیاسی محمدعلی فروغی، تهران: پانوس
- _____ میرانصاری، علی و سید مهرداد ضیایی [گردآورندگان] 1381 گزیده اسناد نمایش در ایران، ج 2، تهران: سازمان اسناد ملی ایران
- _____ میرصادقی، جمال 1366 ادبیات داستانی، تهران: شفا
- _____ میلانی، محمد [گفت‌وگو کننده] 1393 سنت ترجمه آثار فلسفی در ایران، تهران: پایان
- _____ مینوی، مجتبی 1346 پانزده گفتار، چاپ دوم، تهران: خوارزمی
- _____ 1351 نقد حال، تهران: خوارزمی
- _____ نجفی اصفهانی، روح‌الله 1377 «مکالمات مقیم و مسافر»، رسائل مشروطیت، ج 1، به کوشش غلام‌حسین

زرگری‌نژاد، تهران: کویر

- نجم‌آبادی، محمود 1372 «میرزا ابوالحسن خان فروغی»، آینده، س 19، فروردین-خرداد
- نفیسی، سعید 1390 مقالات، ج 2، به کوشش کریم اصفهانیان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار
- واردی، احمد 1391 زندگی و زمانه محمدعلی فروغی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: نامک
- ولز، اچ. جی 1388 ماشین زمان، عبدالحسین شریفیان، چاپ دوم، تهران: چشمه
- ولک، رنه 1377 تاریخ نقد جدید، ترجمه سعید ارباب شیرانی، ج 4: بخش اول، تهران: نیلوفر
- هاشمی، محمدمنصور 1390 «یک مسأله دو رویکرد: بررسی مقایسه‌ای نقدهای محمدرضا نجفی اصفهانی و سید اسدالله خرقانی بر نظریه تکامل»، آینه پژوهش، س 22، ش 4، پیاپی 130، مهر و آبان
- هیجینگ، فرانسیس 1367 گردن زرافه، ترجمه پوریا رضوی، تهران: شبابویز
- یحیی، هارون 1392 فراماسونری جهانی، ترجمه سید داود میرترابی، چاپ ششم، تهران: المعی
- یغمایی، حبیب 1328 «به یاد فروغی»، مجله یغما، ش 8، س 2، آبان
- _____ 1350 «سخنان حبیب یغمایی»، راهنمای کتاب، س 14، ش 9-12، آذر-اسفند
- _____ 1389 «میرزا ابوالحسن خان فروغی»، برین خوان یغما، ج 2: داستان دوستان، به اهتمام پرویز یغمایی، تهران: مگستان
- _____ 1341 «هشت سال با فروغی»، یغما، س 15، ش 12، اسفند
- Branscombe, Peter 1999 W.A.Mozart: Die Zauberflote, Cambridge University Press
- Chailley, Jacques 1992 The Magic Flut: Esoteric Symbolism in Mozart's Masonic Opera, Inner Traditions International
- Dadvar, Elmira 2010 Histoire de la Traduction: entre L'Iran et la France, Samt
- Hayles, N.Katherine 2000 "Literature and Science" in Encyclopedia of Literature and Criticism, edited by Martin Coyle and others, Routledge
- Jackson, Rosemary 2000 Fantasy: The Literature of Subversion, Routledge
- Levine, George 1991 Darwin and The Novelists, The University of Chicago Press
- _____ 2008 Realism, Ethics and Secularism, Cambridge University Press
- Prickett, Stephen 2002 Narrative, Religion and Science: Fundamentalism Versus Irony, Cambridge University Press